تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب پنجم**

نظام آفرینش

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 6

**کتاب پنجم : نظام آفرینش**

**بخش اول: آیات آلهی در آفرینش**

فصل اول - آيــات الهــى و تنــوع آن 8

آيت چيست؟

تنوع آيات و رابطه آن با درجات فهم افراد

آيـات جهـــان آفـرينـــش و نظــــام آن

تفكــر، تعقـل و تـذكــر در آيــات الهــى

تنوع نظام‌آفرينش و تنوع آيات الهى

فصل دوم - آيات الهى‌در شب و روز 15

آيــات الهــى در اختلاف شـب و روز

اختـلاف منظـم در آيـات شب و روز

آيت خـواب شبانه و فـعاليت روزانه

فصل سوم - آيات الهى در طبيعت و عوامل طبيعى 18

آيــــات تحـــــــول در زميـــــــن

ارائه آيات الهى و نزول رزق از سماء

چـه آيـاتى در حـركـت كـشتى در دريـا وجـود دارد؟

چه آياتى در حـركـت بـاد و جريان هـوا وجـود دارد؟

قـوانين پـرواز به عنـوان آيات الهى

دعـوت به تـفكر در قـوانـين پـرواز

چه آياتى در نزول باران وجود دارد؟

آيــت اخــتـلاف رنــــگ و زبـــان

آيت دگرگونى در رنگ‌هــاى طبيعت

آيت قيـام و ثبـوت آسمــان و زمين

فصل چهارم - آيات الـهى در وجـود انسان 25

آيـات ربـوبـيت الهـى در زميـن و در انـسان

آيت آفرينش انسان از خاك و مراتب تكون آن

چه آياتى در آفرينش انسان و ساير جنبندگان و نظام آن وجود دارد؟

بخش دوم - نظام آفرينش جهان

فصل اول - نظام عمومى و نظام خصوصى 30

مكتب توحيــد و نظـــام آفرينـش

آفريننــده واحـد نظــام آفرينــش

نـظــام عـمـومــى آفـــريـنــــش

نظام‌هـاى خصوصــى در اجرام و در ذرات

تحــول و دگـرگونـى در نظام‌هـــا

وحدت و هماهنگى در نظام آفرينش

وحـدت نظـام انسـان و نظـام جهان

فصل دوم - نظام آفرينش و آفريننده جهان 36

نظام حق و چگونگى حق بودن الهى

مفهـــــوم حـــــق در خلقـــــــت

علم به كيفيت آفرينش و هدف در آن

وحــــدت در كـثـــرت و كـثـــرت خـــواص و آثـــار طـبـيـعــى

استنــاد خلقــت اوليـه و تداوم و بقــاى اشيــاء به خـداى‌تعالـــى

آفرينش‌و تدبير آسمان‌ها و زمين و رابطه‌آن با ولايت و شفاعت‌الهى

 بخش سوم - نظام ازواج 43

فصل اول - نظام ازواج در طبيعت

خلقـت ازواج و نظـام جارى در كل موجودات عالم

نحـوه آفرينـش آسمـان و زميـن و خـلقـت ازواج

تـوسعه آسمان و گستـرش زميـن و خلقـت ازواج

حفاظ آسمان‌ها و زمين، انتشــار جنبندگان و رويـش ازواج

بناى آسمان و گسترش زمين و رويش ازواج و عوامل حيات

خـلـق ازواج و تـأمـيـــن وسـايـل حـمـل و حـركت انـسان

آيـــــت رويــــش ازواج نـيكــو

نظام ازواج و تلقيح در گياهان و تأثير باران و نيروى ثقل در رويش گياه

تكوّن ازواج مختلف ميوه‌ها و ثمرات

اثـر خاك در رشد گياه و ازواج نبات

فصل دوم - ازواج انـسان 50

آفـريـنش زوج انـسـان و آرام دل او

نعمـت آفـرينش زوج بـراى انسـان و تـشكيل خـانـواده

آيت خلق زوج براى انسان و عوامل توليد رحمت و محبت

خلـق زوج انسـان و انـزال ازواج چهارپايان و تكثير آن‌ها

# مقـدمـه مـؤلـف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

 بخش اول

 آیات الهی در آفرینش

**فصل اول**

**آيات الهى و تنوع آن**

# آيت چيست؟

« تِلْکَ اياتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَيْکَ بِالْحَقِّ...!» (6/جاثيه)

كلمه «آيات» جمع آيه است و به معناى علامت‌هاى داراى دلالت است. پس آيات كونيه خدا عبارت است از امور كونيه‌اى كه با وجود خارجى خود دلالت مى‌كند بر اين‌كه خداى‌تعالى در خلقت عالم يگانه است و شريكى در اين كار ندارد و متصف است بـه صفـات كمـاليه و منـزه است از هر نقص و حاجت. ايمان به اين آيات معنايش ايمان داشتن به دلالت آن‌ها بر هستى خداست، كه لازمه داشتن چـنين ايمانى، ايمان داشتن به خدا بر طبق دلالت اين ادله است، نه خدايى كـه ايـن ادلـه بر آن دلالت نكند.

آيات قرآن كريم نيز از اين جهت آيات ناميده شده‌اند كه بيانگر آيات تكوينى هستند، آيات تكوينى‌اى كه گفتيم بر هستى و صفات خدا دلالت دارند و يا از اين جهت آيات ناميده شده‌اند كه بيانگر معارف اعتقادى و يا احكام عملى و يا احكام اخلاقى مى‌باشند، احكامى كه خدا آن را مى‌پسندد و بدان امر مى‌كند و از بندگانش مى‌خواهد كه به آن‌ها عمل كنند، چون مضامين آن آيات بر آن احكام دلالت دارد كه از ناحيه خدا نازل شده است و ايمان به اين آيات ايمان به دلالت آن‌ها بر خداى‌تعالى است، كه قهرآ ملازم با ايمان به مدلول آن‌ها نيز هست.

معجزات را نيز از اين رو آيات مى‌نامند كه اگر از قبيل مرده زنده كردن و امثال آن باشد، آيات كونيه است و همان دلالت كونيه را دارد و اگر از قبيل پيشگويى‌ها و يا خود قرآن كريم باشد، كه برگشت دلالت آن‌ها نيز به دلالت آيات كونيه خواهد بود،
چـون با هستى خـود دلالت مى‌كند بر هستى خداى‌تعالى و صفات او.(1)

1 - الـميــــزان ج 35، ص 259.

# تنوع آيات و رابطه آن با درجات فهم افراد

**« ... لاَيــاتٍ لِلْمُــؤْمِنينَ ... آيــاتٌ لِقَــوْمٍ يُـوقِنُـونَ...آيـاتٌ لِقَـوْمٍ يَعْقِلُـونَ !» (3 تا 5 / جاثيه)**

**- به درستى كه در آسمان‌ها و زمين آيت‌هاست براى مردم با ايمان.**

**- و نيز در خلقت خودتان و جنبندگانى كه همواره منتشر مى‌كند، آيت‌هاست براى مردمى كه اهل يقين باشند.**

**- و نيز در اختلاف شب و روز و رزقى كه از آسمان نازل مى‌كند و... آيت‌ها هست براى مردمى كه تعقل مى‌كنند.**

در اين آيات مى‌بينيم هـر دسته از آن‌ها به قـومى اختصـاص داده شده :

يـك دستــه بـه مؤمنيــن، يـك دستــه بـه قومــى كــه اهل يقيننــد، دسته ديگــر به قومــى كه تعقــل مى‌كنند.

1 - شايد وجهش اين باشد كه آيت احياى زندگانى به دلالتى ساده و همه كس فهم دلالت مى‌كند بر اين‌كه خودش خود را ايجاد نكرده و به طور اتفاق و تصادفى هم پيدا نشده، بلكه آن را پديد آورنده‌اى ايجاد كرده و به دنبالش آثار و افعال آن‌ها را پديد آورده، آثار و افعالى كه اين نظام مشهود از آن آثار پديد آمده است. پس خالق آسمان‌ها، خالق همه عالم و رب همه است. و انسان اين معنى را با فهم ساده خود مى‌فهمد و انسان‌هاى با ايمان هم همين را مى‌فهمند و از آن منتفع مى‌شوند.

2 - ولى اين معنا را كه خالق انسان و ساير جنبدنگان داراى حيات و شعور، خداست، از اين جهت كه ارواح و نفوس موجودات زنده با شعور از عالمى وراى عالم ماده است، كه نامش را عالم ملكوت مى‌گذاريم، قرآن كريم كمال ادراك و مشاهده اين معنا را به اهل يقين مختص دانسته، نه به عموم مردم و فهم‌هاى ساده آن‌ها.

3 - و اما آيت اختلاف ليل و نهار و باران‌هايى كه زمين را زنده مى‌كند و چرخاندن بادها از آن‌جا كه انواع مختلف و جهات متعدد دارد و مرتبط با زمين و زمينى‌هاست و فوايد بى‌شمار و منافعى دامنه‌دار و بسيار است، كه درك همه آن‌ها محتاج به تعقل فكرى و تفضيلى و عميق است و فهم ساده عموم از درك آن عاجز است، لذا درك آن را به قومى كه تعقل كنند اختصاص داد، گو اين‌كه آيات نامبرده براى همه آيتند لكن از آن‌جا كه تنها دانشمندان و صاحبان تعقل از آن‌ها بهره‌مند مى‌شوند، بدين جهت آيات را به ايشان اختصاص داد.

در اين ميان مى‌بينيم كه از اين طبقه گاهى تعبير فرموده به قومى كه (يُوقِنُونَ ـ يقين پيدا مى‌كنند،) و گاهى به قومى كه (يَعْقِلُونَ ـ تعقل مى‌كنند،) و از تعبد مردم كه با فهم ساده خود پى به حقيقت مى‌برند، تعبير فرمود به مؤمنين.

از اين‌اختلاف تعبير فهميده مى‌شود كه مراد به ايمان اصل آن است، كه آياتش ساده و بسيط است و چون به دست آمدنش تدريجى نيست، از دارندگان آن تعبير به وصف كرد به خلاف ايمان اهل يقين و عقل، كه به خاطر دقت آيات آن و بلندى افق آن‌ها و به‌خاطر اين‌كه خرده خرده و به تدريج به دست مى‌آيد، از دارندگانش تعبير به مضارع (يَعْقِلُونَ يا يُوقِنُون) كرد كه دلالت بر استمرار تجددى دارد. (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 35، ص 256.

# آيات جهان آفرينش و نظام آن

**« اِنَّ فِى الـسَّمـواتِ وَ الاَرْضِ لاَيـاتٍ لِـلْـمُـؤْمِنيـنَ!» (3 / جاثيه)**

مراد از اين‌كه فرمود - در آسمان‌ها و زمين علامت‌ها (آيات) هست، اين است كه اصلا آسمان و زمين آيت‌ها هستند كه بر هستى پديد آورنده خود دلالت مى‌كنند، نه اين‌كــه آيت‌ها چيز ديگرى باشنــد و در ظرف آسمان‌ها و زمين قــرار داشتــه باشنـد.

دليل گفتار ما اين است كه تعبيرات قرآن كريم از اين معنا مختلف است. گاهى مى‌فرمايد: فلان چيز آيت است. و گاهى مى‌فرمايد: در فلان چيز آيت هست. و گاهى هم مى‌فرمايد: در خلقت فلان چيز آيت هست.

- به درستى كه در خلقت آسمان‌ها و زمين و اختلاف شب و روز آيت‌هاست.
در آيه مورد بحث آيت را در خود آسمان‌ها و زمين دانسته، نه در خلقت آن‌ها.
يــك جــا هــم فــرمــوده :

- و يكى از آيات او آفرينش آسمان‌ها و زمين است.

نظاير اين اختلاف تعبير بسيار است. از همين اختلاف استفاده مى‌شود، معناى اين‌كــه چيــزى باشـد كه در آن آيــت باشد، اين اسـت كه خود آن چيــز آيــت باشــد.

همچنان‌كه از اختلاف تعبير ديگرى كه در آيات بالا بود و در يكى مى‌فرمود: **«در آسمان‌ها و زمين،» و در ديگرى مى‌فرمود: «در خلقت آسمان‌ها و زمين،»** استفاده مى‌شـود مـراد از خلـقت آسمـان‌ها و زمين خود آسمان‌ها و زمين است، نه چـيز ديگر.

حال بايد ديد چرا آسمان‌ها و زمين را ظرف آيت دانسته، با اين‌كه خودش آيت است؟ در پاسخ‌مى‌گوييم: اين‌بدان عنايت‌است كه بفهماند جهات وجود آسمان‌ها و زمين مختلف است و هر جهت از جهات آن‌ها خود آيتى است از آيات و اگر خود آسمان‌ها و زمين در نظر گرفته مى‌شد، چاره‌اى جز اين نبود كه همه آن‌ها را يك آيت بگيريم، در حالى كه مى‌بينيم مثلا زمين به تنهايى را آيت‌ها شمرده و فرموده: « وَ فِى الاَْرْضِ اياتٌ لِلْمُوقِنينَ ـ در زمين آيت‌ها هست براى اهل يقين!» و اگر خود زمين درنظر گرفته مى‌شد بايد مى‌فرمود: زمين آيتى است براى اهل يقين. و آن وقت منظور فوت مى‌شد و ديگر نمى‌فهمانيد كه در هستى زمين جهاتى است كه هر يك از آن جهـات به تنهـايى آيتـى است مستقل.

پس معناى اين‌كه فرمود: « اِنَّ فِى السَّمواتِ وَ الاَْرْضِ...،» اين است كه براى وجود آسمان‌ها و زمين جهاتى است كه هر جهتش دلالت دارد بر اين‌كه آفريدگار و مدبرش تنها خداست و شريكى براى او نيست.

براى اين‌كه آسمان‌ها و زمين با حاجت ذاتى‌اش به پديد آورنده و با عظمت خلقتش و بى‌نظير بودن تركيبش و اتصالى كه در وجود اجزاى بى‌شمار و هول‌انگيز آن به يكديگر است و ارتباط و اندراجى كه نظام‌هاى جزئى و مخصوص به يك يك مـوجـودات تحت نظـام عـمومى و كلى حاكـم بر كـل عالم دارد، همـه دلالت دارد بر اين‌كه خالقى يكتا دارد و همان خالق يكتا مدبر آن است. اگر براى اين عالم پديد آورنده‌اى نبود، پديد نمى‌آمد. و اگر مدبرش يكتا نبود، نظام‌هاى جزئى آن با يكديگر متناقض مى‌شد و تدبير مختلف مى‌گشت. (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 35، ص 252.

# تفكر، تعقل و تذكر در آيات الهى

**«اِنَّ فى ذلِکَ لاَيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ... اِنَّ فى ذلِکَ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ... اِنَّ فى ذلِکَ لاَيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ!» (11 تا 12/نحل)**

اين سه قسم احتجاج است كه يكى به مردم متفكر و يكى به اشخاص متعقل و سومى بـه افراد متذكر نسبت داده شـده است. جهتش اين است كه حجت اول در آيه: **«اوست كه از آسمان آبى نازل كرده كه نوشيدنى شماست و از آن ... كه در اين براى
گروهى كه انديشه كنند عبرت‌هاست،»** از مقدمات ساده‌اى تركيب يافته كه در
استفاده و نتيجه گرفتن از آن صرف تفكر كافى است، ولى دومى مركب از مقدمات علمى است كه فهم آن جز براى انديشمندانى كه از اوضاع اجرام آسمانى و اسرار زمينى با خبرند، ميسر نيست و تنها كسى از آن حجت نتيجه مى‌گيرد كه حركات و انـتـقـالات اجـرام آسمـانـى و آثـار آن حــركـات را مـى‌دانـد :

**« شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشيد و ماه و ستارگان به فرمان وى به خدمت درند، كه در اين براى گروهى كه تعقل كنند، عبرت‌هاست!»**

سومى هم مركب از مقدماتى كلى و فلسفى است كه تنها كسانى از آن مى‌توانند نتيجـه را گـرفته، با آن وحدانيت خدا را در ربوبيت اثبات كنند كه متذكر احكام كلى وجود باشند. مثلا بدانند كه عالمى كه همواره در دگرگونى است لابد و ناچار احتياج به ماده دارد و بداند تمامى مواد آن به يك ماده عمومى و متشابه منتهى مى‌گردد، و بداند كه واجب است، تمامى اختلافاتى كه در مواد هست بايد منتهى به غير ماده شود، عامل ديگرى لازم است كه اين ماده عمومى را به هزاران صورت در آورد : « و نيز آن‌چه برايتان در زمين آفريده و رنگ‌هاى آن مختلف است كه در اين براى گروهى كه اندرز پذيرند، عبرت‌هاست!» (1)

1- الميزان ج 14، ص 127.

# تنـوع نظام آفرينش و تنـوع آيات الهى

**« اِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَــىِّ!» (95 تا 99 / انـعام)**

 - اين خداى سبحان است كه دانه‌هاى نبات و هسته را مى‌شكافد و از آن دو، گياه و درخت مى‌روياند و مردم را با دانه‌ها و ميوه‌هاى آن‌ها روزى مى‌دهد. اوست كه زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج مى‌سازد: **ذلِكُمُ اللّهُ فَأَنّى تُؤْفَكُونَ!**

**- «فالِقُ الاِصْباحِ وَ جَعَلَ الَّيْلَ سَكَنآ!»**

چون در شكافتن صبح و موقع استراحت قرار دادن شب و هم‌چنين حركت ماه و خورشيد را باعث پديد آمدن شب و روز و ماه و سال قرار دادن، تقدير عجيبى به كار رفته و در نتيجه اين تقدير، انتظام نظام معاش انسان و مرتب شدن زندگى او شده است، لذا در ذيل آيه فرمود: ذلِکَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْحَكيمِ! و فهمانيد كه خداى‌تعالى آن عزيز مقتدرى است كه هيچ قدرتى بر قدرت او غالب نيامده و نمى‌تواند كوچكترين اثرى در تباه ساختن تدبير او داشته باشد. و نيز خداى‌تعالى آن دانايى است كه به كوچكترين چيزى از مصالح مملكت خود جاهل نيست.

**- « وَ هُوَ الَّذى جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فى ظُلُمتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ... !»**

- اوست كه ستارگان را براى شما پديد كرد، تا بدان در ظلمات خشكى و دريا راه يابيد... !

- «قَدْ فَـصَّلْنَـا الاْيـتِ لِـقَوْمٍ يَـعْلَـمُونَ!»

- مراد از تفصيل آيات، يا تفصيل به حسب تكوين و خلقت است و يا تفصيل به حسب بيان لفظى است. و اين‌كه غايت و نتيجه خلقت و به گردش در آوردن اجرام آسمانى را در تحت جاذبه عمومى، مصالح انسان و سعادت زندگى‌اش در نشئه دنيا قرار داده، با اين‌كه خلقت يك يك آن‌ها مستقلا مراد از اراده الهيه باشد، منافى نيست، چون جهات قضيه مختلف است و تحقق بعضى از جهات منافات با تحقق جهات ديگر ندارد و ارتباط و اتصالى كه در سرتاسر اجزاى عالم است، مانع از اين نيست كه يــك‌يــك اجــزاء به اراده مستقــل به وجــود آمـــده بـاشنــد.

**- «وَ هُوَ الَّذى اَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ !»**

ظاهرآ مراد از اين‌كه فرمود: «وَ هُوَ الَّذى اَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ،» اين است كه نسل حاضر بشر با همه انتشار و كثرتى كه دارد، منتهى به يك نفر است و آن آدم است كه قرآن كريم او را مبدأ نسل بشر فعلى دانسته است.

مراد به مستقر، آن افرادى است كه دوران سير در اصلاب را طى كرده و متولد شده و در زمين به مقتضاى آيه « وَ لَكُمْ فِى الاَرْضِ مُسْتَقَرٌّ - زمين قرارگاه نوع بشر است،» مستقر گشته است. مراد به مستودع، آن افرادى است كه هنوز سير در اصلاب را تمام نكـرده و به دنيـا نيامده و بعدآ متولد خواهند شد.

معناى آيه شريفه اين است كه - پروردگار متعال آن كسى است كه شما نوع بشر را از يك فرد ايجاد كرده و زمين را تا مدت معينى به دست شما آباد نموده است و اين زمين تا زمانى كه شما نسل بشر منقرض نشده‌ايد، مشغول به شما و در دست شماست. و پيوسته بعضى از شما افراد بشر مستقر در آن و بعضى ديگر مستودع در اصلاب و ارحام و در حال به وجود آمدن در آنند.

- «وَ هُــوَ الَّــذى اَنْــزَلَ مِــنَ السَّمــآءِ مــآءً فَــأَخْــرَجْنــا بِه نَبــاتَ كُــلِّ شَىْءٍ!»

مراد اين است كه ما به وسيله آبى كه از آسمان مى‌فرستيم گياهان را مى‌رويانيم و آن قوه نموّى كه در روئيدنى‌هاست به ظهور در آورده و گياهان و درختان و آدميان و سـاير انـواع حيوانات را نمو مى‌دهيم.

خداى‌تعالى در اين آيه شريفه چند فقره از چيزهايى را كه به دست قدرت خود آفريده، خاطرنشان ساخته تا آنان كه داراى عقل و بصيرتند، در خلقت آن‌ها نظر كرده و بدين وسيله به توحيد خداى‌تعالى راه يابند. بعضى از آن‌ها امورى هستند مربوط به زمين، مانند شكافتن دانه‌هاى گياهان و هسته‌هاى درختان و امثال آن و بعضى ديگر امورى هستند مربوط به آسمان مانند پديد آوردن شب و صبح و به وجود آوردن آفتاب و ماه و ستارگان. و برخى ديگر مربوط به خود آدمى است و اين‌كه تمامى افراد بشر از يك فرد منشعب شده، بعضى از آنان مستقر و برخى ديگر مستودعند. بعضى ديگر امورى هستند مربوط به همه آن‌ها و آن فرستادن باران از آسمان و فراهم ساختن غذا براى نباتات و ميوه‌ها و حيوانات و آدميان و رويانيدن اشيايى كه قوه در بدن دارند، مانند گياه و حيوان و انسان است.

خداى‌تعالى در اين آيه ستارگان را آيتى مخصوص مردم دانا و انشاء نفوس بشرى را آيتى مخصوص به مردمان فقيه و تدبير نظام روييدنى‌ها را آيتى مخصوص به مردم با ايمان شمرده است و اين به خاطر مناسبتى است كه در ميان بوده است، مثلا نظر در تدبير نظام را از اين جهت به مردم با ايمان اختصاص داد كه تفكر در آن احتياج به درس خواندن و مؤنه علمى ندارد، بلكه هر فهم عادى نيز مى‌تواند، در آن نظر كرده و از دقتى كه در آن به كار رفته پى به صانع آن ببرد، به شرط اين‌كه همين مقدار فهم عوامى‌اش به نور ايمان روشن و متنور بوده و قذارت عناد و لجاج آن را آلوده نكرده باشد. به خلاف نظر در ستارگان و اوضاع آسمان كه هر كسى نمى‌تواند از آن سر درآورده و به دقايق آن پى ببرد، بلكه به دانشمندانى مخصوص است كه تا حدى آشنايى به دست آورده بــاشنــد. هم‌چنين سر در آوردن از خصــوصيــات نفــس و اســرار خلقــت آن كه علاوه بر داشتن مؤنه علمى كافى محتاج است به مراقبت بـاطـن و تهــذيب نفــس. (1)

1- الميزان ج 14، ص 127.

فصل دوم

آيات الهى در شب و روز

# آيـات الـهى در اختلاف شب و روز

**«اِنَّ فِى اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِى السَّمواتِ وَ الاَرْضِ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ!»**

**(6 /يونس)**

ظاهراً اختلاف از ماده «خَلْف» است و معنى خلف در اصل اين است كه چيزى به دنبال چيز ديگر قرار گيرد. بعدها اين سخن گسترش بيشترى پيدا كرده و در هر موردى كه دو چيز با يكديگر مغايرت داشته باشند، استعمال شده است.

مراد از اختلاف ليل و نهار، يا اين است كه هر كدام پشت سر ديگرى در مى‌آيند، يعنى همين كه شب و روز پشت سر هم در مى‌آيند كه هفته و ماه و سال ترسيم مى‌شود. و يا مراد، اختلاف شب و روز است در اغلب مناطق مسكونى زمين كه در اعتدال ربيعى شب و روز مساوى اند و آن‌گاه در مناطق شمالى روز شروع مى‌كند به زياد شدن و هر روز از روز پيش بيشتر مى‌شود تا اول تابستان كه شروع مى‌كند به كم شدن تا به اعتدال خريفى برسد كه اول پاييز است و شب و روز باز مساوى مى‌شود و بعدآ كم كم شب درازتر از روز مى‌شود تا اول زمستان كه آخرين درجه درازى شب است و پس از آن بار ديگر روز و شب به طرف تساوى مى‌رود تا به اعتدال ربيعى برسد.

اين جريان در مناطق شمالى زمين است. در مناطق جنوبى جريان درست بر خلاف صورت مى‌گيرد، يعنى درست به همان نسبت كه روز در يكى از دو منطقه شمال يا جنوب بلند مى‌شود، در طرف ديگر شب بلند مى‌شود.

اختلاف اولى شب و روز (يعنى پشت سر هم آمدن شب و روز،) كارهاى مردم زمين را منظم‌مى‌كند، زيرا خدا حرارت‌ خورشيد را بر زمين مسلط مى‌كند، آن گاه سردى ظلمت را گسترش مى‌دهد و باد را به وزش در مى‌آورد و مردم را براى حركت زندگى برمى‌انگيزد و آن‌گاه آنان را براى راحتى و آسايش گرد هم مى‌آورد - **«ما خوابتـان را آرامش‌بخش، شب را به‌سان پوشش و روز را براى معاش قرار داديم!» (9 تا 11 / نبأ)**

اختلاف دوم، يعنى اختلاف بلندى و كوتاهى شب و روز، فصول چهارگانه سال را تشكيل مى‌دهد و كار روزى و قوت مردم را منظم مى‌سازد. خدا مى‌فرمايد: **« خدا روزى‌هاى زمين را در چهار روز (دوره - فصل) اندازه‌گيرى كرد كه روزى‌طلبان در كسب روزى با هم مساوى‌اند!» (10 / فصلت)**

اختلاف شب و روز و هم‌چنين موجوداتى كه خدا در آسمان و زمين آفريده، حامل نظام واحد و متقنى است و خدا به وسيله اين نظام، كار موجودات ارضى و سماوى و به ويژه عـالم انسانـى را با تـدبير واحـدى انجـام داد، بـه طورى كه اجـزاى عالم را به بهترين شكل و صورتى كه به تصور در آيد به هم پيوند داده و اين كاشف از جنبه ربـوبيت خـداست كه هر چيـز و منجملـه انسـان را پرورش مى‌دهد. (1)

1- الـميــــــــزان ج 19، ص 22.

# اختلاف منظم در آيات شب و روز

**« ... وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ... آياتُ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (5 / جاثيه)**

ايــن قبيل آيات جزو آياتى هستنــد كه بين زميــن و آسمان قــرار دارنــد. آسمان‌ها خــود آيتى هستند. زميــن هم خود آيتى است. و اختلاف شب و روز آيتى اســت بيـــن زميــن و آسمــان.

منظور از اختلاف شب و روز، اختلاف آن دو از نظر كوتاهى و بلندى است، اختلافى منظم كه از آغاز خلقتش تاكنون دگرگونى نيافته و به طور يكنواخت فصول چهارگانه بهار و تابستان و پاييز و زمستان را پديد آورده و اين چهار فصل در هر ناحيه از نواحى‌زمين به هر صورتى بوده، اكنون نيز به همان صورت است و از اين به بعد نيز به همين منوال مكرر مى‌شود، اختلافى كه به آن وسيله خداى سبحان رزق اهل زمين را تدبير نموده به ترتيبى صالح رشــدشان مى‌دهــد، همچنــان كــه خــودش فــرمــود : **« وَ قَدَّرَ فيهــا اَقْــواتَها فــى اَرْبَعَةِ اَيّامٍ سَواءً لِلسّائِلينَ - و در زمين در چهار فصل قوت اهــل زميــن را تـأمين كرده است هر كس به مقدار نياز و حاجاتش.» (10 / فصلت)** (1)

1- الـميــــــــزان ج 35، ص 255.

# آيت خـواب شبانه و فعاليت روزانـه

**« وَ مِنْ اياتِهِ مَنامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فى ذلِکَ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ! »**

 **(23/روم)**

كلمــه «فَضْل» به معناى زيادتر از مقدار حاجت از هر چيز است و بر عطيه نيز اطلاق مى‌شـود، چون صاحب عطا آن‌چه را عطا مى‌كنــد، زائــد بر مقدار حاجت خويش است و مراد به ايــن كلمه در آيه شريفــه رزق است و معناى «اِبْتِغاء فَضْل» طلب رزق است.

در اين‌كه انسان داراى قواى فعاله‌اى خلق شده، كه او را وادار ميكند به اين‌كه در جستجوى رزق باشد و حوائج زندگى خود را به خاطر بقاى خود تحصيل كند، از جاى برخيزد و تلاش روزى كند و نيز در اين‌كه به سوى استراحت و سكـون هدايت شده، تا به وسيله آن خستگى تلاش خود را برطرف نموده و تجديد و تجهيز قوا كند و باز در اين‌كه شب و روز را پشت سر هم قرار داده، تا خستگى هر روز را در شب همان روز برطرف سازد و باز در اين‌كه براى پديد آمدن شب و روز اوضاعى در آسمان نسبت به زمين پديد آمده، آيت‌ها و نشانه‌هاى سودمندى است براى كسى كه داراى گوشى شنوا باشد، در آن‌چه مى‌شنود تعقل كند و چون آن را حق ديد پيروى نمايد. (1)

1- الميزان ج 31، ص 269

فصل سوم

آيات الهى در طبيعت و عوامل طبيعى

# آيات تحول در زمين

«وَ مِنْ آياتِه اَنَّکَ تَرَى الاَرْضَ خاشِعَةً... !» (39 / فصلت)

كلمه «خاشِعَة» به معناى اظهار ذلت است. منظور از اهتزاز زمين و ربوه آن، به حـركت درآمدنش به وسيله گـياهانى است كه از آن سـر در مى‌آورند و بلند مى‌شوند.

در اين آيه شريفه استعاره‌اى تمثيلى به كار رفته، يعنى خشكى و بى‌گياهى زمين در زمستان و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گياهانش، به كسى تشبيه شده، كه قبلا افتـاده حـال و داراى لبـاس‌هاى پاره و كهنـه بوده و خـوارى و ذلـت از سر و رويش مى‌باريده و سپس به مالى رسيده، كه همه نارسايى‌هاى زندگيش را اصلاح كرده و جامه‌هاى گرانبها بر تن نموده و داراى نشاطى و تبخترى شده است، كه خـرمى و نـاز و نعمـت از سـر و رويـش هـويـداست.

و اين آيه شريفه در مقام اثبات معاد و احتجاج بر آنست. (1)

 1- الـميــــــــــــــزان ج 34، ص 310.

# ارائه آيات الهى و نزول رزق از سماء

**«هُوَ الَّذى يُريكُمْ اياتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقآ !» (13 / مؤمن)**

مراد از «آيات» در اين‌جا علائم و حجت‌هايى است كه بر وحدانيت خداى‌تعالى در ربوبيت و الوهيت دلالت مى‌كند. كلمه «آيات» چون مطلق است، هم شامل آيات تكوينى و ديدنى‌عالم مى‌شود، كه هر انسان صحيح‌الادراكى آن‌را مى‌بيند و هم‌آيات و معجزاتى كه به دست انبياء جارى مى‌شود و هم براهينى كه انبياءِ از طريق وحى اقامه مى‌كردند.

و اين جمله مشتمل است بر يك برهان، به اين بيان كه اگر در واقع «اَللّه» معبودى بوده ‌باشد،كه پرستش ‌او بر انسان واجب ‌باشد و نيز در پرستش ‌او كمال و سعادت آدمى تأمين شود،تماميت و كمال تدبر او اقتضامى‌كندكه انسان‌ها را به سوى خود هدايت كند و خوشبختانه آن خدايى كه آيات كونيه بر ربوبيت و الوهيت او دلالت مى‌كند و انبياء و رســولان هم با دعوت خــود و معجزاتشان آن آيات را تأييد مى‌كنند، **الله سبحان** است.

جمله « وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقآ،» هم، حجتى ديگر بر يگانگى خداى‌تعالى است و اين حجت از جهت رزق اقامه شده، مى‌فرمايد رزق دادن به بندگان خود يكى از شئون ربـوبيت و الـوهيت اله است و چون همه مى‌دانند كه رزق از ناحيه خداست.

بعيد نيست مراد از رزق، خود آن ارزاقى باشد كه مردم با آن ارتزاق مى‌كنند و مراد از نازل شدن آن از آسمان اين باشد كه ارزاق از غيب به شهود مى‌آيند: **«وَ اِنْ مِنْ شَىْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هيچ چيز نيست مگر آن‌كه خزينه‌هايش نـزد مـاست و ما آن را نـازل نمى‌كنيم مگر به اندازه‌اى معين ! » (21 / حجر)** (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 34، ص 184.

# چه آياتى در حركت كشتى در دريا وجود دارد؟

**«وَ مِنْ اياتِهِا لْجَوارِ فىِ الْبَحْرِ كَالاَعْلامِ ! » (32 / شورى)**

اگر كشتى را به كوه تشبيه كرده به منظور افاده بزرگى آن بوده (همان طور كه در فارسى هم مى‌گوييم كشتى‌هاى كوه‌پيكر يا غول‌پيكر.) معناى آيه چنين است: « و يكى ديگــر از آياتــش كشتى‌هـاى كوه‌پيكـر جـارى در دريـاهـاست!»

**- «اِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَواكِدَ عَلى ظَهْرِه ـ** اگر خدا بخواهد باد را كه وسيله حركت كشتى‌هاست فرو مى‌نشاند و كشتى‌ها در وسط اقيانوس‌ها از حركت باز مى‌ايستد!»

**- «اِنَّ فى ذلِکَ لاَياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ ـ** در آن‌چه كه درباره كشتى‌هاى جارى بر گرده دريا به وسيله بادها گفتيم كه مردم و مال‌التجاره آنان را از ساحل اين دريا به ساحل آن دريا مى‌برد، خود آياتى است براى هر كسى كه نفس خود را از اشتغال به چيزهايى كه به دردش نمى‌خورد، حبس مى‌كند و به تفكر در نعمت‌هاى خدا مى‌پردازد، چون تفكر در نعمت‌هايـكـى‌از مـصـاديـق شـكـر نـعـمـت است.» (1)

1- الـميـــــزان ج 35، ص 99

# چه آياتى در حركت باد و جريان هوا وجود دارد؟

**«وَ تَصْريفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ !»(5 / جاثيه)**

**« تَصْريفِ الرِّياحِ »** يعنى گرداندن بادها از اين سو بدان سو و فرستادنش از سويى به سوى ديگر، كه در همين گرداندن بادها فوايد عمومى بسيار نهفته است. از همه فوائدش عمومى‌تر حركت دادن ابرهاست به نقاط مختلف جهان و يكى ديگر تلقيح گياهان و سومى‌اش دفع عفونت‌ها و بوى‌هاى بد است.

 (اين آيات را مردم دودزده شهرهاى بزرگ امروز بهتر مى‌شناسند.) (1)

1- الـميــــزان ج 35، ص 256.

# قوانين پرواز به عنوان آيات الهى

**« اَلَــمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْــرِ مُسَخَّراتٍ فى جَــوِّ السَّماءِ ما يُمْسِكُهُــنَّ اِلاَّ اللّهُ اِنَّ فى ذلِــکَ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ!» (79 / نحل)**

كلمه «جَوّ» به معناى هواى دور زمين است و معناى آيه چنين است: كه آيا به مرغان نمى‌نگرنــد كه چگونــه در فضــاى دور و در جو آسمان مسخــر خدا هستند. آن‌گاه نتيجه اين نگريستن و تفكر را بيان نموده و مى‌فرمايـد: **« ما يُمْسِكُهُــنَّ اِلاَّ اللّــهُ !»**

در اين‌جا خداى‌تعالى سبب نگهدارى مرغان را در فضا منحصر به خود كرده باايـن‌كه مى‌بينيم كه اسباب طبيعى نيز در پرواز مرغان در فضا مؤثرند و از سوی ديگر مى‌دانيم كه خداى‌تعالى در كلام مجيدش ناموس عليت و معلوليت را تصديق نموده، سببيت اسباب طبيعى را قبول دارد، پس چگونه در مسئله پرواز مـرغان آن را انكـار كـرده است؟

اين سؤالى است كه در آيه شريفه به نظر مى‌رسد و لكن بايد دانست كه ايستادن و راه رفتن مرغان در فضا و سقوط نكردنشان به هر طورى كه باشد و مستند به هر سببى كه بوده باشد خودش و سببش و رابطه‌اى كه ميانه آن سبب و اين سبب (پرواز) برقرار است همه مستند به خداى‌تعالى و صنع او هستند، اوست كه وجود را بر طير و بر سبب طيرانش و رابطه ميان آن سبب و آن طيران افاضه فرموده، پس سببى كه وجود را به آن سبب افاضه كرده، حقيقى است هر چند كه متوقف بر سبب طبيعى‌اش و نزديكش نيز باشد، پس سبب حقيقى اين موجود منحصرآ خداى‌تعالى است، هر چند موقوف بر سبب‌هاى طبيعى نزديكش نيز مى‌باشد.

ايــن است معنــاى توحيد قــرآن و دليــل بر آن جهت لفــظ آياتى است نظير آيه:

« اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالاَمْرُ - آگاه‌باش‌كه مر او راست خلق و امر!» (54/اعراف) و آيه:

«اَنَّالْقُوَّةَ لِلّهِ جَميعــآ - به درستى كه نيرو همه‌اش از خداست!» (165 / بقره) و آيه:

 «اَللّهُ خالِقُ كُلِّ شَىْءٍ - خدا آفريدگار هرچيز است.» (62 / زمر) و آيه:

«اِنَّ اللّهَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَديرٌ ـ به درستى كه خدا بر هر چيز تواناست.»(20 / بقره)

پرواز مرغان در جو آسمان در حقيقت عجيب‌تر از ايستادن انسان در زمين نيست، پس همه به طور مساوى منتهى به صنع خداى‌تعالى است. چيزى كه هست انسان نسبت به پــاره‌اى چيزها انس و الفت گرفتــه و تا چشم گشوده آن را آن طور ديده و باعث شده كه قريحه جستجو و تحقيق و كنجاوى‌اش نسبت به آن خمود گردد و از ديدن آن دچار هيچ شگفتى نشود ولى همين انسان وقتى به چيزى مخالف آن‌چه كه مأنوس اوست، برخورد آن را امرى استثنايى و غير عادى مى‌پندارد و قهرآ قريحه كنجكاويش بـه بحث و جستجو انگيخته مى‌شود.

انسان همواره ديده كه اجسام سنگين همه به زمين تكيه مى‌كنند و به سوى زمين جــذب مى‌شوند، اين تا بوده چنين ديده و آن‌گاه وقتى مى‌بيند كه چيز سنگينى به نام فلان مرغ اين كليت را نقض كرده و در فضا پرواز مى‌كند و جاذبه زمين با آن كارى ندارد تعجــب مى‌كند و شروع به بحث و جستجو مى‌نمايد و تا روز به دست آوردن علتش تلاش مى‌كنــد و البته بحث بهــره‌اى از حق و حقيقــت هم دارد و همين خود باعــث شــده كه قــرآن كريم هم اين‌گونه امور را مواد احتجــاج خود قــرار مى‌دهــد.

و اين‌كه فرمود: «اِنَّ فى ذلِکَ لاَياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ،» معنايش اين است كه در مسخر بودن مرغان در جو آسمان آيت‌هايى است براى مردمى كه ايمان بياورند و چون مرغان در فضا يك حال ندارند تا يك «آيت» باشند، لذا خداى‌تعالى فرمود «آيت‌هايى» است براى مردمى كه ايمان بياورند. (1)

1- الـميـــــــــزان ج 24، ص 215.

# دعوت بـه تفكر در قوانين پرواز

**«اَوَ لَــمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْـرِ فَوْقَهُمْ صافّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ ما يُمْسِكُهُنَّ اِلاَّ الرَّحْمنُ...!»(19 / ملك)**

منظور قرآن از اين‌كه توجه مردم را به سوى پرواز طيــور و باز و بسته شدن بــال‌هــاى آن‌هــا در هــوا جلب كرده ايــن اســت كه بفهمنــد جــز خــدا كســى طيـور را در فضـا نگـه نمـى‌دارد.

گو اين‌كه ماندن طيور در فضا و ساقط نشدن آن‌ها مستند به اسباب طبيعى است، همچنان‌كه ماندن انسان در زمين هم همين طور است و ماندن و شنا كردن ماهى‌هاى سنگين وزن در روى آب نيز اين طور است و همه امور طبيعى همين طور مستند به اسباب و علل طبيعى است و لكن همه اين علل طبيعى به خداى‌تعالى منتهى مى‌شود و به همين جهت صحيح است كه ماندن مرغان در هوا را به خدا نسبت دهيم. خواهى گفت: اين اختصاص به مرغان ندارد، چرا در آيه خصوص مرغان را نام برد؟

جوابش اين است كه بعضى از اسباب طبيعى براى همه شناخته شده نيست، مثل ماندن مرغابى در فضا و آمد و شد كردن در هوا، كه در بدو نظر سؤال‌انگيز است و به محض مشاهده آن، انسان را منتقل به خداى سبحان مى‌كند و مى‌فهماند سبب حقيقى و اعلاى پيدايش مرغان خداست و پروازشان هم مستند به اوست و بعضى ديگر اين طور نيستند، نظير (ايستادن و زندگى كردن انسان در روى زمين،) كه انسان معمولى را منتقل به اين معانى نمى‌كند و لذا مى‌بينيم خداى سبحان در كلامش نظر بندگان خود را به آن‌گونه امور جلب مى‌كند، تا زودتر و بهتر به وحدانيت خداى‌تعالى در ربوبيت پى ببرند.

و در كلامش نمونه‌هاى بسيارى از اين قبيل امور آمده، نظير نگهداشتن آسمان‌ها بدون ستون و نگه داشتن زمين از متلاشى شدن و نگهدارى كشتى‌ها بر روى آب و اختلاف ميوه‌ها و رنگ‌ها و زبان‌ها و امثال آن، كه سبب طبيعى نزديكش از نظرها پنهان است و ذهن ساده‌دلان از توجه به آن امور به آسانى منتقل مى‌شود به اين‌كه خدا آن‌ها را ايجاد كرده و اگر بعدها در اثر درس خواندن متوجه سبب طبيعى و نزديك آن گردد، آن وقت در پديد آرنده سبب طبيعى‌اش فكر مى‌كند، تا در آخر باز به خداى‌تعالى منتهى شود و بفهمد كه - اِلى رَبِّکَ الْمُنْتَهى! (1)

1- الـميـــــــــــــــزان ج 39، ص 33.

#  چـه آياتى در نزول باران وجود دارد؟

« وَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْيا بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها...!» (5/جاثيه)

مراد از رزقى كه خداى‌تعالى از آسمان نازل مى‌كند، باران است و اگر باران را رزق ناميده، از باب ناميدن سبب به اسم مسبب است. كه اين گونه نام‌گذارى‌ها مجازى و شايع است و ممكن هم هست بدين جهت باشد كه چون باران نيز رزق است، چون همه آب‌هاى زمين از باران است. منظور از كلمه «سَماء» بالا سر و يا ابر است، چون ابر را هم مجازآ آسمان مى‌گويند و منظور از احياى زمين بعد از مردنش، زنده كردن گياهان و درختان است، كه در زمستان مرده بودند. و تعبير از آن به زنده كردن بعد از موت، - خالى از اشاره به مسئله معاد نيست. (1)

1- الـميــــــــــــــــزان ج 35، ص 255.

# آيت اختلاف رنگ و زبان

« وَ مِنْ اياتِهِ خَلْقُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَ اَلْوانِكُمْ اِنَّ فى ذلِکَ لاَيــاتٍ لِلْعالِمينَ!» (22 / روم)

ظاهرآ مراد از اختلاف لسان‌ها، اختلاف واژه‌ها باشد، كه يكى عربى و يكى فارسى و يكى اردو و يكى چيز ديگر است. و مراد از اختلاف الوان اختلاف نژادهاى مختلف از نظر رنگ باشد، كه يكى سفيدپوست و ديگرى سياه، يكى زردپـوست و ديگرى سرخ‌پـوست اسـت.

البته ممكن است اختلاف لسان‌ها شامل اختلاف در لهجه‌ها و اختلاف آهنگ صداها نيز بشود، چون مى‌بينيم كه در يك زبان بين اين شهر و آن شهر و حتى اين ده و ده مجــاورش اختلاف در لهجه است، همچنان‌كه اگر دقت شود خواهيم ديد كه تُن صداى دو نفر مثل هم نيست و هم‌چنين اختلاف الوان شامل افراد از يك نژاد نيز بشود، چون اگر دقــت شود دو نفر از يك نــژاد رنگشان عيــن هم نيست و اين معنا از نظر علماى ايــن فن مسلــم است.

پس متفكرين و اهل بحث كه پيرامون عالم كبير بحث مى‌كنند، در نظام خلقت به آياتى دقيق بر مى‌خورند، كه دلالت مى‌كند بر اين‌كه عالم صنع و ايجاد با نظامى كه در آن جــارى است، ممكن نيســت پديد آيد مگر از ناحيه خدا و نيز ممكن نيست منتهى شـود مگر به سوى او. (1)  1- الميزان ج 31، ص 269.

# آيـت دگـرگـونى در رنگ‌هاى طبيعت

« وَ ما ذَرَاَلَكُمْ فِى‌الاَرْضِ مُخْتَلِفآ اَلْوانُهُ اِنَّ فى ذلِکَ لاَيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ وَ...!» (13 / نحل)

كلمه «ذَرْء» به معناى خلق كردن است و اختلاف الوان معادن و ساير مركبات عنصرى است كه از زمين خلق كرده و بشر از آن منتفع مى‌شود و بعيد نيست كه اختلاف الوان كنايه از اختلاف نوعى باشد. و در آن صورت آيه مورد بحث قريب المعناى با آيه:**« وَ فِى الاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجوِراتٌ وَ جَنّتٌ مِنْ اَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِـى الاُكُــلِ...!» (4 / رعـد)** خـواهـد بود.

و اختلاف الوان آن‌چه كه در زمين خلق كرده از گياهان و درخت‌ها و ميوه‌ها امـرى است كه با آن مى‌تـوان بر وحدانيت و يكتايى خدا در ربوبيت استدلال كرد و چون امر واحدى است لذا فرمود: «لاَيَة» و نفرمود «لآيات».(1)

1- الـميـــــــــزان ج 24، ص 54.

# آيت قيام و ثبوت آسمان و زمين

« وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الاَرْضُ بِاَمْرِهِ ! » (25 / روم)

كلمه «قيام» به معناى به پا شدن و در مقابل قعود است كه به معناى نشستن است و چون معتدل‌ترين حالات آدمى - و آن حالتى كه در آن بر همه كارهايش مسلط است - حالت ايستادگى است، لذا در عرب وقتى بخواهند از ثبوت و استقرار چيزى بر معتدل‌ترين حالاتش خبر دهند، تعبير به قيام آن چيز مى‌كنند، همچنان‌كه در قرآن كريم تدبير عالم از ناحيه خداى را قيام خدا بر آن خوانده و فرموده: «اَفَمَـنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ - آيا كسى كه او قائم بر هر نفسى است به آن‌چه مى‌كند؟!» (33 / رعد)

و مراد به قيام آسمان و زمين به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالاتى كه خدا از حركت و سكون و تغيير و ثبات به آن‌ها داده و اما اين‌كه كلمه «اَمْر» به چه معناست؟ آيه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَيْئآ اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - امر او جز اين نيست كه چون چيزى را بخواهد و بگويد بباش و آن چيز بى درنگ موجود شود،» (82 / يس)جوابگوى آن است. (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 31، ص 271.

فصل چهارم

آيات الهى در وجود انسان

# آيات ربوبيت الهى در زمين و در انسان

«وَ فِى‌ الاَرْضِ اياتٌ لِلْمُوقِنينَ وَ فـى اَنْفُسِكُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ ؟ » (20 / ذاريات)

در آيه مورد بحث اشاره‌اى است به آن عجايب و نشانه‌هاى روشنى كه در زمين هست و بر يكتايى تدبير آن دلالت مى‌كند و معلوم است كه يكتايى تدبير قائم به يكتايى مدبر است. پس مدبر در خشكى و دريا و كوه‌ها و تل‌ها و چشمه‌ها و نهرها و معادن و منافعى كه دارند يكى است، منافعى كه به يكديگر متصل و به نحوى سازگار با همند و منافعى كه موجودات جاندار در آن از نبات و حيوان گرفته (تا انسان،) از آن بهره‌مند مى‌شود، نظامى كه همچنان ادامه دارد و به صرف تصادف و اتفاق پديد نيامده و آثار قدرت و علم و حكمت از سراپايش هويداست و مى‌فهماند كه خلقت و تدبير امرش منتهـى به‌خالقـى است مـدبـر و قـادر و عليـم و حكيـم.

پس به هر سو از جوانب عالم كه توجه كنيم و به هر حيث از جهات تدبير عام جارى در آن روى مى‌آوريم، مى‌بينيم آيتى است روشن و برهانى است قاطع بر وحدانيت رب آن و اين‌كه رب عالم شريكى ندارد، برهانى كه در آن حق و حقيقت براى اهل يقين جلوه مى‌كند، پس در اين عالم آياتى است براى موقنيـن.

**- «وَ فى اَنْفُسِكُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ -** و در جان‌هاى خود شما آيات روشنى است براى كسى كه ببيند آن را و به نظر دقت در آن بنگرد آيا نمى‌بينيد؟»

آيات و نشانه‌هايى كه در نفوس خود بشر هست چند جور است: يك عده آيات موجود در خلقت انسان، مربوط به طرز تركيب‌بندى اعضاى بدن و قسمت‌هاى

مختلف اجزاى آن اعضاء و اجزاء اجزاء است، تا برسد به عناصر بسيط آن و نيز آياتى است كه در افعال و آثار آن اعضاء است كه در همه آن اجزاء با همه كثرتش اتحاد دارد و در عيـن اتحـادش احـوال مختلفـى در بـدن پديـد مى‌آورد.

آيات ديگرى در تعلق نفس يعنى روح به بدن هست كه يكى از آن آيات پديد آمدن حواس پنجگانه است كه اولين رابطه‌اى است كه انسان را به محيط خارج خود آگاه مى‌سازد و به وسيله اين حواس خير را از شر تميز مى‌دهد.

تازه در هر يك از اين حواس پنجگانه نظامى حيرت‌انگيز و وسيع وجود دارد، نظامى كه ذاتآ هيچ ربطى به نظام حس ديگر ندارد. با اين‌كه اين حواس پنجگانه بيگانه از هم و جداى از همند، تحت يك تدبير اداره مى‌شوند و مدبر همه آن‌ها يكى است و آن هم نفس آدمـى است و خداى‌تعالى در وراى نفـس، محيط به آن و عملكرد آن است.

بعضى ديگر از آيات نفوس، ساير قوايى است كه از نفوس منبعث مى‌شوند و در بدن‌ها خود را نشان مى‌دهند، مانند قوه غضب و نيروى شهوت و لواحق و فروع اين دو نيـرو، كه اين قـوا و فروع آن‌ها هم هر يك با ديگـرى از نظر نظامـى كه دارد جداست، در عين اين‌كه هر دو قوا تحت يك تدبير اداره مى‌شوند و فروع هر يك دست به دست هم مى‌دهند تا خدمتگزار آن نيرو باشند.

اين نظام تدبير كه براى هر يك از اين قوا هست از همان روز اولى كه وجود يافت، موجود بود بدون حتى يك لحظه فاصله.

يك دسته آيات نفوس، آيات روحى است كه كسانى به آن اطلاع مى‌يابند كه به نفوس خــود مــراجعــه نمــوده و آيــاتى را كه خــداى سبحــان در آن‌ها قرار داده، آياتى كه هيچ زبانى نمى‌تواند آن را وصف كند، ببينند، آن وقــت است كه باب يقين برايش گشوده مى‌شود و براى چنين كسى است كه به تدريج ايمــانش نــو به نــو دست داده، در آخــر از موقنين مى‌گردد، آنان كه ملكوت آسمان‌ها و زمين را خواهند ديد. (1)

1- الـميـــــــــــــــــزان ج 36، ص 277

# آيت آفرينش انســان از خاك و مراتب تكون آن

« وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِروُنَ! »(20/روم)

منظورازاين‌كه فرمود « شمارا از خاك خلق كرده،» اين است كه خلقت شما افراد بشر بالاخره منتهى به زمين مى‌شود، چون مراتب تكون و پيدايش انسان چه‌مرتبه نطفه و چه علقه و چه ‌مضغه و چه ‌مراتب بعد از آن بالاخره از مواد غذايى زمين ‌است، كه ‌پدر يك انسان و سپس مادر او مى‌خورد و فرزند در صلب پدر و سپس در رحم مادر رشد مى‌كند، پس انسان پيدايشش از عناصر زمين است .

در جمله «ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِروُنَ،» كلمه «اِذا» معناى ناگهان را مى‌رساند، و معناى جمله اين است كه خداوند شما را از زمين خلق كرد، ناگهان انسانى تمام عيار شديد و به روى زمين منتشر گشتيد. با اين‌كه از زمين مرده انتظار مى‌رود مرده‌اى ديگر پديد آيد، نه موجودى جاندار، لكن ناگهانى و يك دفعه موجودى زنده و با شعور و عقل گشته، براى تدبير امر زندگى خود در روى زمين به جنب و جوش در آمديد، پس جمله «ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِروُنَ،» در معناى همان جمله **«ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقآ اخَرَ - سپس او را موجودى ديگر آفريديم،»** مى‌باشد.

پس خلقت انسان يعنى جمع كردن اجزاء و مواد زمينى و آن‌ها را به هم تركيب كردن و روى هم آن را انسانى داراى حيات و شعور عقلى ساختن، آيتى و يا آيتى ديگر است، كه بر وجود صانعى زنده و عليم دلالت مى‌كند، صانعى كه امور را تدبير مى‌كند و اين نظـام عجيـب و غريـب را به وجود مى‌آورد. (1)

1- الـميـــــزان ج 31، ص 266.

# چه آياتى در آفرينش انسان

# و ساير جنبندگان و نظام آن وجود دارد؟

«وَ فى خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ! » (4/جاثيه)

- و خود شما از حيث وجودتان، كه وجودى است مخلوق و نيز در جنبندگان از اين حيث كه خداى‌تعالى خلقشان كرده و در زمين متفرق و پراكنده ساخته، آياتى است براى مردمى كه راه يقين را سلوك مى‌كنند.

خلقت انسان علاوه بر اين‌كه موجودى است زمينى و مرتبط به ماده، نوع ديگرى است از خلقت كه با خلقت آسمان‌ها و زمين اختلاف دارد. براى اين‌كه آسمان‌ها و زمين تنها موجودى مادى هستند، ولى ايشان موجودى است مركب از بدنى مادى، و تركيب يافته از مواد عنصرى و زمينى، كه با مرگ فاسد و متلاشى مى‌شود و از چيزى ديگر وراى ماده، چيزى كه از سنخ عالم بالا و مجرد از ماده است. و به همين جهت با مرگ فاسد نمى‌شود، بلكه در هنگام مرگ بدن متوفى مى‌شود، يعنى به تمــام و كمال گرفته مى‌شود و نزد خدا محفوظ مى‌ماند و ايــن چيز همــان است كه قـرآن آن را روح نـاميـده و فـرمـود: « و از روح خـود در آن دميـديـــم.» (29 / حجــر)

و نيز بعد از آن‌كه خلقت انسان از نطفه و سپس از علقه و آن‌گاه از مضغه و در آخر تكميل ساختمان بدنى او را ذكر مى‌كند و مى‌فرمايد: « ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقآ اخَرَ ـ سپس او را خلقتــى ديگر كرديم،» (14 / مؤمنون) و نيــز درباره حقيقــت مرگش كه چيســت فرموده: « بگــو آن فرشته مرگ كه موكل بر شماست شما را تمام و كامل تحويل مى‌گيرد !» (11/سجده)

پس كسى كه در خلقت انسان تدبير و نظر مى‌كند، در حقيقت در يك آيت ملكوتى نظر مى‌افكند، آيتى وراى آيات مادى و هم‌چنين ناظر در خلقت جنبندگان، چون آن‌ها نيز جان دارند و داراى حيات و شعورند، هر چند از نظر حيات و شعور و هم‌چنين از نظر تجهيــزات بــدنــى پــايين‌تــر از انســانند، ولى همه آن‌ها براى كسى كه اهل يقين باشد آيت‌ها هستند، و اهل يقين با سير و تفكــر در خلقت آن‌هــا خداى سبحان را مى‌شناسند، و به وحدانيت و بى‌شريكى‌اش در ربـوبيـت و الـوهيت پــى مى‌برند. (1)

1- الميزان ج 35، ص 254.

 بخش دوم

 نظام آفرینش جهان

فصل اول

**نظام عمومى و نظام خصوصى**

# مكتب توحيد و نظام آفرينش

«وَ اِلهُكُــمْ اِلـهٌ واحِـدٌ لا اِلهَ اِلّا هُـوَ الـرَّحْمـنُ الرَّحيمُ! اِنَّ فى خَلْقِ السَّمـاواتِ وَ الاَرْضِ وَ...!»

 **(163 و 164 / بقره)**

مفهوم «وحدت» از مفاهيم بديهى است كه در تصور آن هيچ حاجت به آن نيست كه كسى آن را براى ما معنا كند. جمله «اِلهُكُمْ اِلهٌ واحِدٌ،» با همه كوتاهى‌اش مى‌فهماند، كه الوهيت مختص و منحصر به خداى‌تعالى است و وحدت او وحدتى مخصوص است، وحدتى كه لايق ساحت قدس اوست. در چنين زمينه‌اى اگر قرآن كريم بفرمايد: معبود شما واحد است، ذهن شنونده به آن وحدتى متوجه مى‌شود كه كلمه «واحد» در نظرش به آن معناست. جمله « لا اِلهَ اِلّا اللّهِ !» نص و صراحت جمله قبلى را تأكيد مى‌كند و تمامى توهم‌ها و تأويل‌هايى كه ممكن است درباره عبارت قبلى به ذهن آيد، برطرف مى‌سازد.

قرآن كريم اصل وجود خداى‌تعالى را بديهى مى‌داند. يعنى عقل براى پذيرفتن وجود خداى‌تعالى احتياجى به برهان نمى‌بيند. و هر جا از خدا صحبت كرده، عنايتش همه در اين است كه صفات او را از قبيل وحدت و يگانگى و خالقيت و علم و قدرت و يا صفات ديگر او را اثبات كند.

**- «به راستى كه در آفرينش آسمان‌ها و زمين و آمد و رفت شب و روز و كشتى‌ها كه در دريا روان مى‌شوند با آن‌چه به مردم سود مى‌رساند و آن‌چه خدا از (نوع) آب از آسمان فرود مى‌آورد و زمين ‌را كه مرده‌ بود با آن زنده‌ مى‌كند و در آن همه گونه جنبنده را پراكند و در گردش بادهــا و (در) ابرهاى مسخر ميان آسمان و زمين، (در همه) آيات و نشانه‌هاى (خداست) براى گروهــى كه مى‌انديشنـــد.» (164 / بقـره)**

اين آيه پيرامون همان معنايى استدلال مى‌كند كه آيه قبلى متضمن آن بود. چون آيه سابق اگر شكافته شود معنايش اين مى‌شود كه - براى هر موجودى از اين موجودات، الهى است و اله همه آن‌ها يكى است و اين اله يگانه و واحد، همان اله شماست و او رحمن است چون رحمتى عمومى دارد و رحيم است چون رحمتى خصوصى دارد و هر كسى را به سعادت نهايى‌اش - كه همان سعادت آخرت است - سوق مى‌دهد. پس اين‌ها همـه حقـايقى هستند حقه... .

و در خلقت آسمان‌ها و زمين و اختلاف شب و روز، تا آخر آن‌چه در آيه ذكر شده، آياتى است كه بر اين حقايق دلالت مى‌كند، البته براى مردمى كه تعقل كنند. نامبرده‌ها اين معنا را افاده مى‌كنند كه نظامى در سراسر جهان برقرار است و تدبيـرى به هم پيوسته دارد.

آيه نخست اثبات مى‌كند اله موجودات ديگر غير انسان و نظام كبيرى كه در آن‌هاست يكى‌است و سپس اثبات‌مى‌كند كه همان يك اله، اله انسان نيز هست - هم حجت بـر وجود اله است و هم حجت بر وحدت اوست... ! (1)

1- الـميــــــــزان ج 2، ص 341.

#  آفريننده واحد نظام آفرينش

«اِنَّ فى خَلْقِ السَّمـاواتِ وَ الاُرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْـلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِى‌الْبَحْرِ... !»

(164 / بقره)

 دلالت آيه بر مسئله توحيد اين است كه مى‌فرمايد: اين آسمان‌ها كه بر بالاى ما قرار گرفته، با همه بدايعى كه در خلقت آن‌هاست و اين زمينى كه ما را در آغوش گرفته و بر پشت خود سوار كرده، با همه عجايبى كه در آن است و با همه غرايبى كه در تحولات و انقلاب‌هاى آن از قبيل اختلاف شب و روز و جريان كشتى‌ها در درياها و نازل شدن باران‌ها و وزيدن بادهاى گردنده و گردش ابرهاى تسخير شده، همه امورى هستند فى نفسه نيازمند به «صانعى» كه ايجادشان كند. پس براى هر يك از آن‌ها «الهى» است «پديد آورنـده».

ايـن صـــورت بـرهــان اولــى اســت كــه آيــه شــريفـه بــر مسئلــه توحيــد اقــامــه كــــرده اســــت. (1)

1- الـميــــــــزان ج 2، ص 346.

# نظام عمومى آفرينش

«اِنَّ فى خَلْــقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِــى‌الْبَحْرِ... !»

 (164 / بقره)

 برهان ديگر را از راه نظامى كه در عالم است اقامه نموده و حاصل آن اين است كه - اين اجرام زمينى و آسمانى كه از نظر حجم و كوچكى و بزرگى و هم دورى و نزديكى مختلفند، به طورى كه تحقيقات علمى به دست آورده، كوچكترين حجم يكى از آنها 33/000/000/000/000/000/000/000/40:000 سانتى‌مترمكعب است و بزرگترين آن‌ها حجمش ميليون‌ها برابر حجم زمين است.

كره‌اى كه قطرش تقريبآ معادل 900 مايل است و فاصله ميانه دو ستاره و دو جرم آسمانى، قريب به سه ميليون سال نورى است. (و سال نورى تقريبآ برابر است با رقم 365×24×60×60×000/300 كيلومتر،) و خلاصه اين ارقام دهشت‌آور را نيك بنگر و آن‌گاه خودت حكم خواهى كرد: كه چه اندازه نظام اين عالم بديع و شگفت‌آور است، عالمى كه با همه وسعتش هر ناحيه‌اش در ناحيه ديگر اثر مى‌گذارد و در آن دست‌اندازى مى‌كند. و هر جزئش در هر كجا كه واقع شده باشد از آثارى كه ساير اجزاء در آن دارند متأثر مى‌شود. جاذبه عمومى‌اش يكديگر را به هم متصل مى‌كند و نورش و حــرارتش هم‌چنيــن. و با اين تــأثيـر و تأثر سنت حركت عمومى و زمان عمومى را به جريان مى‌اندازد.

و اين نظام عمومى و دائم و تحت قانونى ثابت است و حتى قانون نسبيت عمومى هم كه قوانين حركت عمومى در عالم جسمانى را محكوم به دگرگونى مى‌داند، نمى‌تواند از اعتراف به اين‌كه خودش هم محكوم قانون ديگرى است، خوددارى كند، قانونى ثابت در تغيير و تحويــل (يعنى تغير و تحــول در آن قانــون ثابــت و دائمـى مى‌باشد!) (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 2، ص 347.

# نظام‌هاى خصوصى در اجرام و در ذرات

«اِنَّ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِـى الْبَحْرِ... !»

 (164 / بقره)

 حركت و تحول عمومى در هر جزء از اجزاى عالم به صورتى خاص به خود ديده مى‌شود. در بين كره آفتاب و ساير كراتى كه جزو خانواده اين منظومه‌اند، به يك صورت است. هرچه پايين‌تر مى‌آيد، دايره‌اش تنگ‌تر مى‌گردد. تا در زمين ما در دايره‌اى تنگ‌تر، نظامى ديگر به خود مى‌گيرد، حوادث خاص بدان و جرم ماه كه باز مختص بدان است و شب و روز و وزش بادها و حركت ابرها و ريـزش باران‌ها در تحت آن نظام اداره مى‌شود.

باز اين دايره نسبت به موجوداتى كه در زمين پديد مى‌آيند، تنگ‌تر مى‌شود و در آن دايره معادن و نباتات و حيوانات و ساير تركيبات درست مى‌شود و باز اين دايره در خصوص يك يك انواع نباتات، حيوانات، معادن و ساير تركيبات تنگ‌تر مى‌شود، تا آن‌كه نوبت به عناصر غير مركب برسد و باز به ذرات و اجزاى ذرات و در آخر به آخرين جزئى كه تاكنون علم بشر بدان دست يافته برسد، يعنى به الكترون و پروتون، كه تازه در آن ذره خرد، نظامى نظير نظام در منظومه شمسى مى‌بينيم، هسته‌اى در مـركز قـرار دارد و اجـزاى ديگـر دور آن هستـه مى‌گردنـد، آنچنـان كـه ستـارگان به دور خورشيد در مدار معين مى‌گردند و در فلكى حساب شده، شنا مى‌كنند...! (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 2، ص 348.

#  تحول و دگرگونى در نظام‌ها

«اِنَّ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِـى الْبَحْرِ... !»

 (164 / بقره)

انسان در هر نقطه از نقاط اين عالم بايستد و نظام هر يك از اين عوامل را زير نظر بگيرد، مى‌بيند كه نظامى است دقيق و عجيب و داراى تحولات و دگرگونى‌هاى مخصوص به خود، دگرگونى‌هايى كه اگر نبود، اصل آن عالم پاى برجا نمى‌ماند و از هم پاشيده مى‌شد. دگرگونى‌هايى كه سنت الهى با آن زنده مى‌ماند، سنتى كه عجايبش تمام‌شدنى نيست و پاى خرد به كرانه‌اش نمى‌رسد..! (1)

1- الـميـــــــزان ج 2، ص 348.

# وحدت و هماهنگى در نظام آفرينش

«اِنَّ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِـى الْبَحْرِ... !»

 (164 / بقره)

در جريان نظام آفرينش حتى به يك نقطه استثنا بر نمى‌خوريم. هيچ تصادفى هر چند به ندرت در آن رخ نمى‌دهد، نظامى است كه نه تاكنون و نه هيچ‌وقت، عقل بشر به كرانـه‌اش نمى‌رسد و مراحلش را طى نمى‌كند.

اگر از خردترين موجودش چون مولكول شروع كنى و به طرف مركباتى كه از آن تركيب يافته بالا بيايى، تا برسى به منظومه شمسى و كهكشان‌هايى كه تاكنون به چشم مسلح ديده شده، بيش از يك عالم و يك نظام نمى‌بينى و اگر از بالا شروع كنى و كهكشان‌ها را يكى پس از ديگرى از هم جدا نموده، منظومه‌ها را از نظر بگذرانى و تك تك كرات را و سپس كره زمين و در آخر ذره‌اى از آن را تجزيه كنى تا به مولكول برسى، باز مى‌بينى از آن عالم واحد و آن نظام واحد و آن تدبير متصل چيزى كم نشده، با اين‌كه هيچ دو تايى از اين موجودات را مثل هم نمى‌بينى: دو تا انسان، دو تا گوسفند، دو تا شــاخــه تــوت، دو تــا بــرگ گــردو، دو تا مگــس و بالاخره هر جفت جفت موجودات را در نظـر بگيـرى، خــواهــى ديــد كه هم ذاتــآ مختلفنــد و هم حكمـآ و هم شخصآ.

پس روبرهم عالم يك چيز است و تدبير حاكم بر سراپاى آن متصل است و تمامى اجزايش مسخر براى يك نظام است، هر چند كه اجزايش بسيار و احكامش مختلف است: «عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ ـ همه وجوه براى خداى حى و قيوم خاضع است!» (111 / طه)

پـس اله عالــم كه پديدآورنــده آن و مدبــر امــر آن اســت، نيــز يكــى اســت. (1)

1- الـميـــــــــزان ج 2، ص 348

# وحدت نظام انسان و نظام جهان

«اِنَّ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتى تَجْرى فِـى الْبَحْرِ... !»

 (164 / بقره)

برهان سومى كه در آيه اقامه شده از راه احتياج انسان است، كه مى‌فرمايد :

اين انسان، كه يكى از پديده‌هاى زمينى است، در زمين زنده مى‌شود و زندگى مى‌كند و سپس مى‌ميرد و دوباره جزو زمين مى‌شود، در پديد آمدنش و بقايش، به غير اين نظام كلى كه در سراسر عالم حكمفرماست و با تدبيرى متصل سراپاى عالم را اداره مى‌كنـد، به نظام ديگرى احتياج ندارد.

اين اجرام آسمانى در درخشندگى و حرارت، اين زمين در شب و روزش و بادها و ابرها و باران‌هايش و منافع و كالاهايى كه از هر قاره به قاره ديگرش منتقل مى‌شود، همه اين‌ها مورد احتياج آدمى است و زندگى انسان و پيدايش و بقايش بدون آن تدبير نمى‌شود. و خدا از ماوراى همه اين‌ها محيط به آدمى است - پس وقتى نظام هستى انسان و همه عالم يكى است، نتيجه مى‌گيريم كه اله و پديدآورنده و مدبر آن، همـان اله و پديـدآورنده و مدبـر امـر انسـان است.

در آيه مورد بحث بعد از اقامه سه برهان بر وحدت اله، كه در آيه قبل ادعا شده بود، برهانى هم بر دو اسم رحمان و رحيم اقامه كـرده است.

بيان آن برهان اين است كه اين اله، كه مايحتاج هر چيزى را به او داده و آن‌چه را كه هر چيز در رسيدن به سعادت وجودى‌اش و نيز در رسيدن به سعادت در غايتش و اگر غير از زندگى در دنيا آخرتى هم دارد، در رسيدن به غايت اخرويش، بدان نيازمند است، در اختيـارش گذاشتـه، چنين الهى رحمان و رحيم است.

رحمان - بدين جهت كه مايحتاج مادى تمام موجودات را فراهم كرده است.
رحيــم - بديــن جهــت كــه مايحتــاج آدمــى را در رسيــدن به سعــادت آخرتــش در دسترس او گذاشتـه است.

چه‌طور ممكن‌ است ‌خدايى‌كه‌ عاقبت امر انسان و آخرت ‌او را تدبيركرده، غير آن خدايى باشد كه خود انسان را تدبير مى‌كند؟ (1)

1- الـميـــــزان ج 2، ص 349.

فصل دوم

**نظام آفرينش و آفريننده جهان**

# نظام حق و چگونگى حق بودن الهى

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ يُحْيِى الْمَوْتى وَ اَنَّهُ عَلى كُلِّشَىْءٍ قَديرٌ!» (6 / حـج)

اشاره ‌آيه به ‌مطالبى ‌است ‌كه در آيه ‌قبلى آمده‌ بود و آن‌خلقت ‌انسان و گياه بود و تدبير امر آن‌ها از نظر حدوث و بقاء و هم از نظر خلقت و تدبير، امرى است داراى واقعيت، كه كسـى نمى‌تواند در آن‌ها ترديد كند.

آن‌چه از سياق بر مى‌آيد اين است كه مراد از «حق» خود «حق» است. مى‌خواهد بفرمايد: خداى‌تعالى خود حق است و حقى كه هر موجودى را تحقق مى‌دهد و در همه چيز نظام حق جارى مى‌كند، پس همين كه خداى‌تعالى حق است و هر چيزى تحققش به ‌اوست، سبب ‌شده ‌كه اين‌ موجودات حق و نظام‌هاى حق‌جارى در آن به‌ وجود آيد و همه اين‌ها كشف مى‌كند از اين‌كه او حق است.

جمله «وَ اَنَّهُ يُحْيِى الْمَوْتى،» عطف است به مطلب آيه قبل و آن عبارت بود از انتقال دادن خاك مرده را از حالى به حالى و رساندنش به انسانى زنده و نيز انتقال دادن زمين مرده را به وسيله آب، به صورت نباتى زنده و اين كار همچنان ادامه دارد، به‌خاطر اين‌كه‌او كارش زنده كردن مردگان است. (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 28، ص 207.

# مفهوم حق در خلقت

« وَ خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَالاَرْضَ بِالْحَقِّ!»(22 / جاثيه)

ظاهرآ مراد از سماوات و ارض، كل عالم محسوس باشد و مى‌فهماند كه خلقت عالم در جـامـه حـق صـورت گرفـت و بـاطـل و بازيـچه نبوده است.

حق بودن اين عالم كون و فساد به اين است كه براى آن غايتى و هدفى ثابت و باقى در ماوراى آن باشد.

به حق بودن خلقت اقتضا مى‌كند كه در ماوراى اين عالم و بيرون از آن عالمى ديگر باشد، كه در آن عالم موجودات جاودانه شوند و به عدل بودن خلقت هم اين اقتضا را دارد كه هر نفسى، جزايى كه استحقاق دارد داده شود: «وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ!» (1)

1- الـميـــــــــــــزان ج 35، ص 282.

# علم به كيفيت آفرينش و هدف در آن

«اَلَــمْ تَـرَ اَنَّ اللّــهَ خَلَــقَ السَّمــواتِ وَ الاَرْضَ بِالْحَــقِّ...؟» (19 / ابراهيـم)

- (آيا نمى‌بينى كه خدا آسمان‌ها و زمين را به حق آفريد؟)

مقصود از ديدن، علم قاطع است. آرى علم است كه مى‌تواند به كيفيت خلق آسمان‌هــا و زمـيـن تـعلـق بـگيـرد، نـه رؤيـــت بـه چشــم.

فعــل خداى تعالى (خلقت اين عالــم) از اين نظر حق است كه در ماوراى خود و بعد از انعــدام خود اثر و خلــف و هدفى باقى مى‌گــذارد و اگر غير از اين بود و دنبال اين عالم اثرى باقــى نمى‌ماند، فعــل خــداى‌تعالـــى باطــل بود.

فعل و عمل وقتى حق است كه در آن خاصيتى باشد كه فاعل منظورش از آن فعل همان خاصيت باشد و با عمل خود به سوى همان خاصيت پيش برود و اما اگر فعلى باشد كه فاعل منظورى غير از آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است.

مى‌بينيم هر يك از انواع موجودات اين جهان از اول پيدايش و تكون خود متوجه نتيجه و غايتى است نشان شده، كه جز رسيدن به آن غايت هدف ديگرى ندارد. و نيز مى‌بينيم كه بعضى از اين انواع غايت بعض ديگر است. مانند عناصر زمين كه گياهان از آن بهره‌مند مى‌شوند و مانند گياهان كه حيوانات از آن‌ها استفاده مى‌برند و هم‌چنين حيوان كه براى انسان خلق شده است.

بنابراين لايزال خلقت عالم از مرحله‌اى به مرحله‌اى و از غايتى به غايتى شريف‌تر پيش مى‌رود، تا آن‌كه به غايتى برسد كه غايتى مافوق آن نيست و آن بازگشت به سوى خداى سبحان است: «وَ اَنَّ اِلى رَبِّکَ الْمُنْتَهى!» (1)

1- الـميـــــــزان ج 23، ص 63.

# وحدت در كثرت

# و كثرت خواص و آثار طبيعـى

**« المر تِلْکَ اياتُ الْكِتبِ وَ الَّذى اُنْزِلَ اِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ...!» (1تا3/رعد)**

سياق آيه فوق سياق اقامه حجت است بر توحيد ربوبيت، نه بر اثبات صانع و يا توحيد او و خلاصه آن حجت اين است كه اختلاف اثرى كه در موجودات هست با اين‌كه ماده اصلى همه آن‌ها يكى است، از اين حقيقت پرده بر مى‌دارد كه همه مستند به سببى هستند وراى اين اصل مشترك كه انتظام آن از مشيت و تدبير اوست، پس مدبر عالم خداى سبحان است و همو رب آن است و ربى غير آن ندارد. اين است خـلاصه حـجتى كه آيـه در مقام بيان آن است.

فرق ميان دو حجت و دليل يعنى حجت: «وَ هُوَ الَّذى مَدَّ الاَرْضَ،» و حجت «وَ فِى الاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ،» اين است كه اولى توحيد ربوبيت را از وحدتى كه در كثرت مشاهده مى‌شود و ارتباط و اتصالى كه در تدبر همه موجودات عالم با همه كثرتش ديده مى‌شود اثبات مى‌نمايد و مى‌رساند كه مدبر آن يكى است.

ولى دومى كه به عكس اولى اين مدعا را از طريق كثرت خواص و آثار در موجوداتى كه در شرايط واحدى قرار دارند اثبات مى‌كند، اولى از طريق وحدت در كثرت، دومى از راه كثرت در وحدت و مى‌رساند كه اختلاف آثار و خواص موجودات با اين‌كه اصل همه يكى است خود كاشف از وجود مبدئى است كه اين آثار و خواص مختلف و متفرق را افاضه مى‌كند و خود امرى است ماوراى طبايع اين موجودات و سببى است فوق اين اسباب كه گفتيم اصلشان واحد است و او رب همه است و ربى غير او نيست.

حجت: «اَللّهُ الَّذى رَفَعَ السَّمواتِ،» دليل بود كه مدعا را از هر دو طريق اثبات مى‌كرد. حاصلش اين است كه امر عالم با همه تشتت و تفرقى كه دارد، تحت تدبير واحدى اداره مى‌شود،پس به‌همين‌دليل رب آن نيز واحداست و آن خداى‌سبحان است و خداوند تعالى كه آيات را تفصيل مى‌دهد و هر يك را از ديگرى متمايز و جدا مى‌سازد و در نتيجه سعيد از شقى و حق از باطل جدا مى‌گردد و اين همان معاد است، پس خداوندمتعال از اين برهان خود دو نتيجه مى‌گيرد، يكى مبدأ و يكى هم معاد. و درباره معاد مى‌فرمايد : «لَعَلَّكُـمْ بِلِقـاءِ رَبِّكُـمْ تُوقِنُـونَ!» (1)

1- الـميــــــــزان ج 22، ص 175.

# استناد خلقت اوليه و تداوم و بقاى اشياء به خداى تعالى

«ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ لا اِلهَ اِلّا هُوَ خلِقُ كُلِّ شَىْءٍ !» (102 / انعــام)

« ايـن خــداى يكتاســت كــه پــروردگــار شماســت خدايـى جــز او نيســت، خالــق همــه‌چيــزاســت...!»

عده‌اى چون ديده‌اند كه خداى تعالى خلقت تمامى اشياء را به خود نسبت داده و در عين حال رابطه عليت و معلوليت را هم صحيح و مسلم دانسته است، پيش خود براى رفع اين تنافى گفته‌اند: خداى تعالى تنها علت ايجاد اشياء است و اما بقاى اشياء مستند است به همين علت‌هايى كه خود ما به علت آن‌ها پى برده‌ايم و اگر خداى‌تعالى در بقاء هم عليت داشت لازم مى‌آمد دو علت مستقل در يك معلول توارد و اجتماع كنند و لذا مى‌بينيم اين دسته ‌از علما هميشه ‌سعى‌ دارند، وجود صانع ‌عالم را به ‌وسيله حدوث ‌موجودات ‌اثبات كنند و به‌ حدوث انسان بعد از نبودش و حدوث‌ زمين و حدوث‌ عالم بعد از عدمش تمسك جويند.

و نيز مى‌بينيم كه در اثر اين اشتباه حدوث و وجود هر چيزى را كه به علت حدوثش برخورده‌اند، مستند به آن علت دانسته و حدوث امثال روح و زندگى انسانى و حيوانى و نباتى را مستند به خود خداى‌تعالى دانسته و طبقه بى‌سوادتر آنان امثال ابر و باران و برف و ستاره‌هاى دنباله‌دار و زلزله و قحط سالى و مرض‌هاى عمومى را كه فهم عاميانه آنان به علل طبيعى آن‌ها نرسيده نيز مستند به خداى‌تعالى دانسته و در نتيجه هر وقت به علت طبيعى يكى از آن‌ها پى مى‌برند با شرمسارى از گفته قبلى خود - علت اين گونه حوادث خود خداى تعالــى است - چشم پوشيــده و يا در برابر خصم تسليـم مى‌شوند.

عده كثيرى از دانشمندان علم كلام همين درك ساده عوامى را به صورت يك مطلب علمى درآورده و گفته‌اند: وجود ممكن تنها در حدوثش محتاج به واجب‌الوجود است نه در بقاء؛ حتى بعضى از آنان تصريح كرده‌اند كه اگر هم فرض كنيم خدايى نباشد عالمى كه آن خدا آفريد و رفت باقى خواهد ماند و چرخش به طور اتوماتيك خواهد گرديد و به نظر چنين مى‌رسد كه اين حرف از ناحيه يهودى‌ها در بين مسلمين رخنه يافته و ذهن پاره‌اى از علماى كم بضاعت اسلام را مشوب نموده و در نتيجه حرف‌هاى ديگرى از قبيل محال بودن بداء و نسخ را هم بر آن متفرع كرده‌اند و هنوز هم كه هنوز است اين قبيل حرف‌ها در ميان مردم در دهان‌ها مى‌گردد.

به هر حال شبهه نامبرده موهوم‌ترين شبهات و پست‌ترين اوهام است و احتجاجات قرآن كريم مخالف آن است. چون قرآن كريم تنها به مثل روح استدلال بر وجود صانع نكرده و بلكه به تمامى آيات مشهوده در عالم و نظام جارى در هر نوع از انواع مخلوقات و تغيير و تحول و فعل و انفعال آن‌ها و منافعى كه از هر يك از آن‌ها استفاده مى‌شود، استدلال كرده است و اين مخالف با آن نظريه است. چون خداوند همه عالم و عوامل آن را چه مشهود و چه غير مشهود معلول و مصنوع خود دانسته و به وجود آفتاب و ماه و ستارگان و طلوع و غروب آن‌ها و منافعى كه مردم از آن‌ها استفاده مى‌كنند و چهار فصلى كه در زمين پديد مى‌آورند و هم‌چنين به وجود درياها و نهرها و كشتى‌هايى كه در آن‌ها جريان مى‌يابد و ابرها و باران‌ها و منافعى كه از ناحيه آن‌ها عايد بشر مى‌شود و هم‌چنين به وجود حيوانات و نباتات و احوال طبيعى و تحولاتى كه دارند از قبيل نطفه بودن و سپس جنين‌شدن و كودك و جوان و پيرشدن آن‌ها و ساير تحولاتشان بر وجود صانــع استدلال كــرده اســت.

و حال آن‌كه تمامى آن‌چه كه خداى‌تعالى به آن استدلال بر وجود صانع كرده و آن‌ها را معلول خود دانسته همه معلول موجوداتى قبل از خود و از سنخ خود هستند، موجودات امروز علت موجودات فردا و موجودات فردا معلول موجودات امروزند و اگر بقاى موجودات بى‌نياز از وجود خداى‌تعالى بود و به طور طبيعى و خودكار جريان عليت و معلوليت همچنن در بين آن‌ها ادامه داشت، استدلال‌هاى نامبرده قرآن كريـم هيچ‌ كدامش صحيح و بجا نبود. (1)

1- الـميــــــــزان ج 14، ص 143.

# آفـرينش و تدبير آسمان‌ها و زمين

# و رابطه آن با ولايت و شفاعت الهى

**«اَللّهُ الَّذى خَلَقَ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فى سِتَّةِ اَيّامٍ ثُمَّ اسْتَوى عَلَى‌الْعَرْشِ ما لَكُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِىٍّ وَ لاشَفيعٍ !»(4/سجده)**

تعبير به استواء در عرش كنايه است از مقام تدبير موجودات و به نظام در آوردن آن‌ها، نظامى عام و پيوسته، كه حاكم بر همه آن‌ها باشد. اگر بعد از خلقت آسمان‌ها و زمين مسئله استواء بر عرش را ذكر كرد براى اين بود كه سخن در اختصاص ربوبيت و الوهيت به خداى يگانه بود. چون بين خلقت و تدبير مـلازمه هســت، يعنـــى يكــى از ديگـرى جــدايــى‌پــذيـــر نيســت.

باز به همين جهت بعد از ذكر استواء بر عرش نمونه‌اى از تدبير خدا را ذكر نموده، فرمود: **« ثُمَّ اسْتَوى عَلَى‌الْعَرْشِ ما لَكُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِىٍّ وَ لاشَفيعٍ !»** چون ولايت و شفاعت نيز مانند استواء بر عـرش از شئون تدبير است.

* **« ما لَكُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِىٍّ وَ لاشَفيعٍ !»**

« وَلىّ » به معناى كسى است كه مالك تدبير امر چيزى باشد و معلوم است كه امور ما و آن شئونى كه قوام حيات ما با آن‌هاست قائم به هستى است و محكوم و در تحت تدبير نظام عامى است كه حاكم بر همه هستى است و نيز محكوم به نظام خاصى است كه خود ما انسان‌ها داريم و نظام هر چه باشد چه عامش و چه خاصش از لوازم و خصوصياتى است كه خلقت هر چيزى دارد و خلقت هم هر چه باشد مستند به خداى‌تعالى است، پس اوست كه خصوصيات هر موجودى و از آن جمله انسان را داده و در نتيجه باز هموست كه براى انسان نظامى مخصوص به خودش و نظامى عام مقرر كرده، پس همو مدبر و ولى ماست، كه به امور ما رسيدگى نموده و شئون ما را تدبير مى‌كند، همانطور كه ولى هر چيزى است و در اين باب شريكى برايش نيست.

«شَفيع» عبارت است از كسى كه منضم به سببى ناقص شود و سببيت ناقص آن را تكميل كند. هر يك از اسباب و شرايط عالم، شفيع يكديگرند، چون سببيت يكديگر را در تأثير تكميل مى‌كنند، همچنان‌كه هر يك از ابر، باران، آفتاب و سايه و امثال آن شفيع روييدنى‌ها هستند، چون هر يك سببيت ديگرى را تكميل مى‌كنند. وقتى‌ پديد آورنده ‌اسباب ‌و اجزاى آن‌ها و ربط‌ دهنده بين‌ آن‌ها و مسببات، خداى سبحان بود، پس خدا شفيع حقيقى است، كه نقص هر سبب را تكميل مى‌كند، پس شفيع واقعى و حقيقى تنها خداست و غير او شفيعى نيست.

به بيانى ديگر و دقيق‌تر، اين‌كه اسماء حسناى خداى‌تعالى واسطه‌هايى بين او و بين خلقش در رساندن فيض به ايشان هستند. مثلا خداى‌تعالى بدان جهت كه داراى اسم رازق، جواد، غنى و رحيم است به خلق خود رزق مى‌دهد و بدان جهت كه شافى، معافى، رؤف و رحيم است بيماران را شفا مى‌دهد و بدان جهت كه شديدالبطش، ذوانتقام و عزيز است ستمكاران را هلاك مى‌كند. و هم‌چنين هر فيضى را كه به خلق مى‌رساند، به وساطت يكى از اسماء حسنايش مى‌رساند.

و بنابراين هيچ چيز از مخلوقات او كه وجودش مركب است نخواهى ديد، مگر آن‌كه در وجود آن، چند اسم از اسماء حسناى خدا دخالت و وساطت دارند، كه اين چند اسم بعضى مافوق بعضى و بعضى در عرض ديگرند و آن اسمى كه از همه خصوصى‌تر است، واسطه است بين يك موجود و آن اسمى كه اعم از خودش است: مثلا اسم شافى اخص از اسم رؤف و رحيم است، چون آن فقط مربوط به شفاى بيماران است ولى آن دو، هم شامل بيماران مى‌شود و هم غير آنان. به همين جهت اسم شافى واسطه مى‌شود بين مريض و اسم رحيم و رؤف، باز اسم رحيم خصوصى‌تر از اسم قدير است و به همين جهت واسطه مى‌شود ميان قدير و بيمار... و به همين منوال ساير اسماء. اين وساطت در حقيقت تتميم تأثير سبب در مسبب است. و يا بگو نزديك كردن مسبب است به ‌سبب تا تأثير سبب به ‌فعليت برسد.

از اين معنا نتيجه مى‌گيريم كه خدا شفيع مى‌شود با بعضى از اسماء خود، نزد بعضى ديگر. پس صحيح است كه به استعمال حقيقى گفت: كه خدا شفيع است و غير از او شفيعى نيست! (دقت بفرماييد!) (1)

1- الـميـــــــــــــــزان ج 32، ص 74.

 بخش سوم

 نظام ازواج

فصل اول

**نظام ازواج در طبيعت**

# خلقت ازواج و نظام جارى در كل موجودات عالم

«سُبْحانَ الَّذى خَلَقَ الاَزْواجَ كُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الاَرْضُ وَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا يَعْلَمُـونَ!» (36/يس)

آيه فوق اشاره مى‌كند به اين‌كه :

مسئله تزويج دو چيز با هم و پديد آوردن چيز سوم، اختصاص به انسان و حيوان و نبات ندارد، بلكه تمامى موجودات را از اين راه پديد مى‌آورد و عالم مشهود را از راه زاد و ولد تنظيم مى‌فرمايد. به طور كلى عالم را از دو موجود فاعل و منفعل درست كرده، كه اين دو به منزله نر و ماده حيوان و انسان و نباتند. هر فاعلى با منفعل خود برخورد مى‌كند و از برخورد آن دو، موجودى سوم پديد مى‌آيد. آن‌گاه خداى را تنزيه كرده و مى‌فرمايد: «سُبْحانَ الَّذى خَلَقَ الاَزْواجَ كُلَّها ـ منزه اسـت خدايـى كـه جـفت‌هـا همـه را آفـريـده اسـت!»

جمله « مِمّا تُنْبِتُ الاَرْضُ،» با جمله بعديش بيان ازواج است، آن‌چه كه زمين مى‌روياند، عبارتست از نباتات و ممكن هم هست بگوييم شامل حيوانات (كه يك نوع از آن آدمى است،) نيز مى‌شود، چون اين‌ها هم از مواد زمينى درست مى‌شوند خداى‌تعالى هم درباره انسان كه گفتيم نوعى از حيوانات است فرموده : **« وَ اللّهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الاَرْضِ نَباتآ -خدا شما را از زمين رويانيد و چه روياندنى!»**

باز مؤيد اين احتمال اين است كه ظاهر سياق بيان اين است كه شامل تمامى افراد مشخصى بشود، چون مى‌بينيم كه حيوان را در اعداد ازواج نام نبرده، با اين‌كه زوج بودن حيوانات در نظر همه روشن‌تر بوده، از زوج بودن نبات، پس معلوم مى‌شود منظور از « مِمّا تُنْبِتُ الاَرْضُ ـ هر چه را كه زمين از خود مى‌روياند،» همه گياهان و حيوانات و انسان‌هـاست.

- «وَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ...،» يعنى از خود مردم، « وَ مِمّا لا يَعْلَمُـونَ!» يعنى از آن‌چه مردم نمى‌دانند و آن عبارت است از مخلوقاتى كه هنوز انسان از وجود آن‌ها خبردار نشده، و يا به كيفيت پيدايش آن‌ها و يا به كيفيت زياد شدن آن‌ها اطلاع پيدا نكرده است. (1)

1- الـميــــزان ج 33، ص 140.

# نحـوه آفرينش آسمان و زمين و خلقت ازواج

**« فاطِرُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجآ وَ مِنَ الاَنْعامِ اَزْواجآ يَذْرَؤُكُمْ فيهِ!»**

**(11/شورى)**

معناى جمله «فاطِرُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ،» اين است كه او پديدآورنده موجودات از كتم‌عدم است، آن هم پديدآورنده بدون الگو و معناى جمله «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجآ،» اين است كه او شما را نر و ماده آفريد تا با ازدواج آن دو، مسئله توالد و تناسل و زياد شدن افراد صورت بگيرد. معناى جمله «وَ مِنَ الاَنْعامِ اَزْواجآ،» اين است كه چهارپايان را هم نر و ماده آفريد. «يَذْرَؤُكُمْ فيهِ،» يعنى در اين قرار دادن، شما را زياد كرد. خطاب در جمله، هم به انسان است و هم به حيوان.

در اين آيه به انحصار ربوبيت در خداى‌تعالى اقامه حجت مى‌كند. خلاصه حجت مزبور اين است كه، خداى‌تعالى پديدآورنده موجودات است و فاطر آن‌هاست. يعنى موجودات را او از كتم عدم بيرون مى‌كند. شما را نر و ماده خلق كرد و از اين راه عدد شما را بسيار كرد و هم‌چنين حيوانات را نيز نر و ماده آفريد و از اين طريق آن‌ها را تكثير نمود، تا شما (نسل به نسل) از آن حيوانات (نسل به نسل) استفاده كنيد و اين، هم خلقـت است و هـم تدبير. (1)

1- الـميــــــــــزان ج 35، ص 41.

# توسعه آسمان و گسترش زمين و خلقت ازواج

«وَالسَّماءَ بَنَيْناها بِاَيْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُونَ وَ الاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ!»(47 تا 49/ذاريات)

 كلمه « اَيْد» هم به معناى قدرت است و هم به معناى نعمت. بنابر معناى اول، معناى آيه چنين مى‌شود: كه آسمان را با قدرتى بنا كرديم كه با هيچ مقياسى توصيف و اندازه‌گيرى نمى‌شود و ما داراى وسعتى در قدرت هستيم، كه هيچ چيز آن قـدرت را مبـدل به عجز نمى‌كند.

بنابر معناى دوم چنين مى‌شود: كه ما آسمان را بنا كرديم در حالى كه بنا كردنش مقارن با نعمتى بود كه آن نعمت را با هيچ مقياسى نمى‌توان تقدير كرد و ما داراى نعمتى واسع هستيم و داراى غنايى مطلق مى‌باشيم و خزانه‌هاى ما با اعطاء و رزق دادن پايان نمى‌پذيــرد، از آسمان هر كه را بخواهيــم و به هر جــور بخواهيـم رزق مى‌دهيم.

احتمال هم دارد كه از كلمه «مُوسِعُونَ» منظور توسعه دادن به خلقت آسمان خواهد بود، كه بحث‌هاى رياضى امروز هم آن را تأييد مى‌كند.

- «وَ الاَرْضَ فَــرَشْنـــاهــا فَنِعْـــمَ الْمــاهِــدُونَ!»

ما زمين را گسترديم و مسطحش كرديم، تا شما بتوانيد روى آن قرار گيريد، و در آن ساكن شويد، پس ما چه خوب گسترنده‌اى هستيم. و البته بايد دانست كه اين‌مسطح كردن زمين با كروى بودن آن منافات ندارد.

«وَ مِنْ كُلِّ شَــىْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْــنِ لَعَلَّكُـمْ تَذَكَّرُونَ!»

كلمه «زَوْجَيْنِ» به معناى هر دو چيزى است كه مقابل هم باشند، يكى مؤثر و ديگــرى متأثــر، بعضــى گفته‌انــد: اين كلمه به معنــاى مطلق هر دو چيــز متقابل است، مانند زن و شوهر، زميـن و آسمان، شـب و روز، خشكى و دريــا، انس و جن. (1)

1- الميزان ج 36، ص 291.

# حفاظ آسمان‌ها و زمين، انتشار جنبندگان و رويش ازواج

«خَلَــقَ السَّمواتِ بِغَيْـرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ اَلْقى فِى الاَرْضِ رَواسِىَ اَنْ تَميدَبِكُمْ!» (10 / لقمان)

كلمه «تَرَوْنَها» احتمال دارد قيد توضيحى باشد و معنا اين باشد كه «شما آسمان‌ها را مى‌بينيد كه ستون ندارد،» و احتمال هم دارد قيد احترازى باشد و معنا چنين باشد: «كه خدا آن‌ها را بدون ستونى ديدنى خلق كرده،» تا اشعار داشته باشد به اين‌كه آسمان‌هــا ستون دارد، لكــن ديدنى نيســت.

- «وَ اَلْقى فِى‌الاَرْضِ رَواسِىَ اَنْ تَميدَبِكُمْ!»

يعنــى كوه‌هــاى شامخــى در زمين نهــاد، تا زميــن دچار اضطــراب نگشته، شما را مضطــرب نكنــد و اين خــود اشعــار دارد بر اين‌كه بيــن كوه‌هــا و زلـــزلـــه‌هــا رابطــه‌اى مستقيــم اســـــت.

- «وَ بَــــثَّ فيهــــا مِــنْ كُـــــلِّ دابَّـــةٍ!»

يعنى در زمين از هر جنبده‌اى منتشر كرد.

- «وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَريمٍ!»

يعنى نازل كرديم از جهت بالاى سر شما آبى، (كه همان باران باشد) و رويانديم در آن مقدارى از هر دو جفت نباتى شريف كه منافع شما در آن است و برايتان فوايدى دارد. در اين بيان اشاره است به اين‌كه نباتــات نيز ماننــد حيوانــات نــر و ماده‌اند. (1)

1- الـميــــــــزان ج 32، ص 23.

**بناى آسمان و گسترش زمين و رويش ازواج و عوامل حيات**

«اَفَلَمْ يَنْظُرُوا اِلَى‌السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنّاها... وَالاَرْضَ مَدَدْناها... !»(6 تا 11 / ق)

اگر كلمه «سَماء» را مقيد كرد به كلمه «بالاى سرشان» به اين منظور بوده كه بفهماند هر چيز را انكار كنند، اين آسمان را نمى‌توانند انكار كنند، چون جلوى چشمشان و بالاى سرشان است. و منظور از اين‌كه فرمود: آسمان را زينت داديم، اين است كه ستارگان درخشان با آن جمال بديع كه دارند در آسمان آفريديم. پس خود ساختمان اين بناى بديع با آن جمال خيره كننده‌اش و با اين‌كه هيچ ترك و شكافى در آن نيست، صادق‌ترين شاهد بر قدرت قاهره و علم محيط او به تمامى خلايق است.

- «وَالاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَيْنا فيها رَواسِىَ وَ اَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ...!»

«مَدِّ» زمين به معناى گستردن است و خداى‌تعالى زمين را طورى گسترده آفريده كه با زندگى انسان‌ها سازگار باشد. كلمه «راسِيَه» به معناى هر چيز ثابت است و كلمه «بَهيج» از بهجت است. بهجت را به معناى آن حسنى گرفته‌اند كه مانند گل‌ها و درختان خرم و باغ‌هاى سبز ديدنش لذت‌آور است. مراد به روياندن هر جفتى بهيج، روياندن هر نوعى از گياهان خوش منظر است. پس خلقت زمين و تدابير الهيه‌اى كه در آن جريان دارد، بهترين دليل است كه مى‌تواند عقل را بر كمال قدرت و علم صانع آن رهنمون شود.

- «وَ نَـزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكآ فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصيدِ!»

منظور از آب مبارك باران است و اگر آن را مبارك خوانده، بدين جهت است كه خيرات آن به زمين و اهل زمين عايد مى‌شود، منظور از «حَبُّ الْحَصيد» حبه و

دانه محصود و درو شده است. معناى آيه چنين است: (از آسمان آبى پر بركت نازل كرديم و به دنبالش باغ‌ها و دانه‌هاى درو كردنى رويانديم.)

- «وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضيدٌ - درختان خرماى بلند با شكوفه‌هاى روى هم چيده،»

- «رِزْقآ لِلْعِبادِ وَ اَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتآ كَذلِکَ الْخُرُوجُ!»

مـا اين باغ‌ها و اين دانه‌هاى درو شده و نخل‌هاى بلند بالا، با طلع‌هاى روى هم چيده را رويانديــم، براى اين‌كه رزقــى باشد براى بندگان. پس كسى كه اين نباتات را آفريد، تا بندگــان را روزى دهد، با آن تدابيــر وسيع و محيرالعقولــى كه در آن‌ها به كار برده، داراى علمــى بى‌نهايت و قدرتــى است، كه زنــده كردن انسان‌ها بعد از مردن هـرچند اجزايشان متلاشـى و جسمشان در زمين گم شده باشد، عاجزش نمى‌سازد. (1)

1- الـميــــــــزان ج 36، ص 224.

# خلق ازواج و تأمين وسايل حمل و حركت انسان

«وَ الَّذى خَلَــقَ الاَزْواجَ كُلَّها وَ جَعَلَ لَكُــمْ مِنَ الْفُلْــکِ وَ الاَنْعــامِ ما تَرْكَبُونَ!»(12و 13 / زخرف)

مراد به «اَزْواج» به نظر برخى از مفسرين، اصناف موجودات از نر و ماده و سياه و سفيد و امثال آن است. بعضى ديگر گفته‌اند: مراد جفت از هر چيز است، چون هر موجودى سواى خداى‌تعالى جفتى دارد، بالا و پايينى دارد، راست و چـپـى و نـر و مــاده‌اى دارد.

- برايتان از كشتى و چهار پايان چيزهايى قرار داد كه سوارش شويد.

- « لِتَسْتَووُا عَلى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُـروُا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ اِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذى سَخَّرَلَنا هذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنينَ ـ تا بر پشت آن‌ها قرار گيريد و آن‌گاه هنگام قرار گرفتن بر پشت آن‌ها، به ياد نعمت پروردگارتان افتيد و بگوييد: منزه است آن خدايى كه اين مركب را براى ما مسخر كرد وگرنه ما نمى‌توانستيم آن را رام خود كنيم.»

مراد به ياد آوردن نعمت رب بعد از استواء بر پشت حيوان يا كشتى، اين است كه به ياد نعمت‌هايى بيفتى كه خدا آن‌ها را مسخر انسان كرده و انسان از آن‌ها استفاده مى‌كند. مثلا از يك محل به محل ديگر مى‌رود و بار و بنه خود را حمل مى‌كند. همچنان كه در جاى ديگر فرمود: «كشتى‌ها را مسخر كرد براى شما تا به امر خدا در دريا جريان يابد،» (32 / ابراهيم) و نيز فرمود: « و چهارپايان را آفريد... و بار و بنه خود را به‌وسيله آن به نقاط دورى حمل مى‌كنيد كه بدون آن‌ها نمى‌توانيد حمل كنيد، مگر به جان كندن!» (7 / نحل) و ممكن هم هست مراد به يادآورى نعمت، يادآورى مطلق نعمت‌هــا باشــد، چون معمــولا آدمــى از يــاد يك نعمــت به ياد نعمت‌هــاى ديگر نيــز منتقل مى‌شود. (1)

1- الميزان ج 35، ص 140.

# آيت رويش ازواج نيكو

«اَوَ لَمْ يَرَوْ اِلَى الاَرْضِ كَمْ اَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَريمٍ!»(8/شعراء)

« هيچ نگاهى به اين نباتات كه از زمين رويانيديم، نباتاتى كه جفت‌هايى كـريـمنـد، نـيـفكنـدند؟ »

رؤيت در اين جمله متضمن معناى نظر و تفكر است. مراد به زوج كريم - به طورى كه گفته‌اند - به معناى زوج نيكو است، آن نباتاتى است كه خداى سبحان نر و ماده‌شان خلق كرده. بعضى از مفسرين گفته‌اند: مراد به آن همه موجودات روييدنى است، چه نبات و چه حيوان و چه انسان، به دليل اين‌كه در جاى ديگر در خصوص انسان فرموده : - «اِنَّ فى ذلِکَ لاَيَةً وَ ما كانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنينَ!»

كلمه «ذلِکَ» اشاره است به داستان رويانيدن هر جفتى كريم، كه در آيه قبلى بود و از اين جهت آيت است كه هر يك از اين جفت‌ها را ايجاد كرده و نواقص هر يك از دو طرف زوج را با ديگرى برطرف كرده است. و هر دو طرف را به سوى آن غايتى كه بدان منظور ايجاد شده‌اند، سوق داده و به سوى آن هدف هدايت نموده است. و خدايى كه چنين سنتى در همه كاينات دارد، چه طور ممكن است امر انسان‌ها را مهمل بگذارد؟ و به سوى سعادتش و آن راهى كه خير دنيا و آخرتش در آن است، هدايت نكند؟ اين، آن حقيقتى است كه آيت روييدنى‌ها بدان دلالت دارد. (1)

1- الـميــــزان ج 30، ص 88.

# نظام ازواج و تلقيح در گياهان

# و تأثير باران و نيروى ثقل در رويش گياه

«وَ اَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنينَ!»

(22/حجر)

 امروزه در مباحث گياه‌شناسى مسلم شده كه مسئله نر و مادگى در تمام گياهان هست و بادها در وزش‌خود ذراتى‌از گرد گل‌گياه نر را به‌گياه ماده منتقل مى‌كنند و آن را بارور مى‌سازند. قرآن كريم در آيه مورد بحث همين حقيقت را پرده‌بردارى مى‌كند و مى‌فرمايد: « ما بادها را براى كار تلقيح فرستاديم !»

- « فَاَنْزَلْنــا مِـنَ السَّمــاءِ ماءً فَاَسْقَيْنــاكُمُوهُ !»

جملــه فوق اشاره به باران اســت كه از ابرها فــرو مى‌ريزد. در مباحــث علمى عصــر مسلــم شــده كه آب مــوجــود در كــره زميــن از باران‌هــايــى جمــع شده كــه از آسمـان فــرو ريختـه‌انــد.

آيــه مــورد بحــث كه با قسمـت اولش يعنى جملــه « وَ اَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ،» مسئله نر و مادگى و تلقيح گياهان را و با قسمت دومش يعنى جمله « فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَيْنا كُمُوهُ،» مسئلــه پيدايش آب را از باران اثبات نموده است، هم‌چنين آيه قبل كه داشــت: « وَ اَنْبَتْنا فيها مِــنْ كُلِّ شَــىْءٍ مَوْزُونٍ،» به يك حقيقــت علمى ديگر اشاره نموده و آن اين است كه وزن در روييدن نباتات مؤثر است. و اين خود يكى از دقايق علمى امروز است، كه قرآن كريم گوى سبقت را در آن از همه آكادمى‌هاى علمى جهان ربوده است و كشف اين اسرار در چهارده قرن قبل به وسيله قرآن كريم دست كمى از معجزه ندارد، بلكه همان معجزه است. (1)

1- الميـزان ج 23، ص 214.

# تكوّن ازواج مختلف ميوه‌ها و ثمرات

«وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ! » (30 / رعد)

- از جميع ميوه‌هايى كه ممكن است تكون يابد، در زمين انواع مختلفى از حيث نوع و از حيث تابستانى و زمستانى و از حيث شيرينى و غير آن و ترى و خشكى آن قرار داد.

اين‌معناى معروف در تفسيركلمه «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» است و بنابراين‌تفسير، مقصود از دو زوج دو صنف خواهدبود، كه يك‌صنف با صنفى ديگر مخالف باشد، چه اين‌كه صنف سومى داشته باشد يا نداشته باشد.

در تفسير جواهر در ذيل «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» گفته است: خداوند در زمين از هر صنفى از ميوه‌هــا زوج قرار داده، يعنــى دو تا، يكى نر و يكى ماده، كه ازدواج آن‌ها در گل‌هــايشــان صــورت مى‌گيــرد.

گفتار وى هر چند از حقايق علمى است كه هيچ ترديدى در آن نيست، لكن ظاهر آيه كريمه با آن مساعدت ندارد، چه ظاهر آيه اين است كه خود ميوه‌ها زوج و دو تـا هستند، نه اين‌كه از درختى خلق مى‌شوند كه آن درخت‌ها زوج و دو تايى باشند. (1)

1- الـميــــــــــــزان ج 22، ص 171.

# اثر خاك در رشد گياه و ازواج نبات

«وَ تَرَى الاَرْضَ هامِدَةً فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ!» (5و6/حج)

زمين بعد از آن‌كه ما آب را بر آن نازل كرديم از هر صنف از اصناف گياهان داراى بهجت، يعنى رنگ خوش و برگ و گل خندان برويانيد. ممكن هم هست مراد به زوج معناى مقابل فرد باشد، براى اين‌كه در جاهاى ديگر كلام خداى‌تعالى اين معنا ثابت شده، كه گياهان نيز ازدواج دارند، همچنان‌كه براى آن‌ها حيات و زندگى اثبات شده است و علوم تجربى امروز نيز با آن موافق است.

حاصل معنا اين است كه زمين در روياندن گياهان و رشد دادن آن‌ها اثرى دارد، نظير اثر رحم در روياندن فرزند، كه آن را از خاك گرفته و به صورت نطفه و سپس علقه و آن‌گــاه مضغه و آن‌گاه انسانى زنده در مى‌آورد. (1)

1- الـميــــــــــــــزان ج 28، ص 207.

فصل دوم

**نظام ازواج انسان**

# آفرينش زوج انسان و آرام دل او

«هُوَ الَّذى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ اِلَيْها!»(189 / اعراف)

- اى گروه بنى آدم خداى‌تعالى آن كسى است كه شما را آفريد «مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ،» از تن واحدى كه پدرتان بود و «جَعَلَ مِنْها،» و از آن يعنى از نوع آن «زَوْجَها لِيَسْكُـــنَ اِلَيْها،» همســرش را آفريد تا آن مــرد به داشتــن آن همسر دل آرام شود. (1)

1- الـميــــــــــزان ج 16، ص 297.

# نعمت آفرينش زوج براى انسان و تشكيل خانواده

«وَ اللّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجآ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْواجِكُمْ بَنينَ وَ حَفَدَةً!»(72 / نحل)

 - خداوند براى شما از همسرانتان فرزندان و ياورانى قرار داد كه به خدمت آنان در حوائج‌تان استعانت بكنيد و با دست آنان مكاره و ناملايمات را از خود دور سازيد و ارزاق طيب كه عبارت است از هر متاع دلپسندى كه روزى‌تان كرد، مانند آب و انواع ميوه‌ها كه عمل خود شما در پيدايش آن‌ها دخالت نداشته و مانند طعام‌ها و لباس‌ها و امثــال آن كه سعــى و عمــل خــود شمــا در پيــدايش آن‌هــا مــؤثــر بــوده است.

- «اَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ - آيا به باطل ايمان مى‌آورند و به نـعمت خدا كفران مى‌ورزند؟»

مقصود از نعمت همان است كه همسرانى از جنس خود بشر براى ايشان درست كرد و فرزندان و نوه‌هايى از همسران پديد آورد، چه اين از بزرگترين و آشكارترين نعمت‌هاست، زيرا اساسى تكوينى است كه ساختمان مجتمع بشرى بر آن بنا مى‌شود و اگر آن نبود مجتمعى تشكيل نمى‌يافت و اين تعاون و همكارى كه ميان افراد هست پديد نمى‌آمد و تشريك در عمل و سعى ميسر نمى‌شد و در نتيجه بشر به سعادت دنيا و آخرت خود نمى‌رسيد.

آرى اگر بشر اين رابطه تكوينى را كه خدا به او انعام كرده قطع كند و اين رشته پيوند را بگسلد، آن وقت به هر وسيله ديگرى كه فرض شود متوسل گردد، جا پر كن اين رابطه تكوينى نگشته جمعش جمع نمى‌شود و با متلاشى شدن جمع بشر و پراكندگى وحـدتش هلاكتش قطعى است. (1)

1- الـميــــــــــزان ج 24، ص 189.

# آيت خلق زوج براى انسان و عوامل توليد رحمت و محبت

«وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجآ لِتَسْكُنُوا اِلَيْها...!» (21 / روم)

كلمه «زَوْج» به هر يك از نر و ماده حيوانات در صورتى كه جفت هم شده باشند اطلاق مى‌شود، همچنان‌كه به هريك‌ از دو قرين چه حيوان و چه غير حيوان نيز زوج گفته مى‌شود، خداى‌تعالى فرموده: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الاُنْثى - خدا از آن دو زوج قرار داد، يكى نر و يكى ماده،» (39 / قيامت) و نيز فرمود: « به آدم گفتيم كه تو و زوجت در بهشت منزل كنيد!»(35/بقره)

اين‌كه فرمود: «اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْواجآ لِتَسْكُنُوا اِلَيْها،» معنايش اين است كه براى شما از جنس خودتان زوج آفريد. (و كلمه « براى شما» معنايش به منظـور فايده و نفـع شماست.)

آرى هر يك از مرد و زن از جهاز تناسل، دستگاهى دارند كه اين دستگاه به كار نمى‌افتد، مگر وقتى كه با دستگاه طرف مقابل جمع شود و از مجموع آن دو، مسئله توالد و تناسل صورت گيرد، پس هر يك از آن دو در حد خود و فى نفسه ناقص و محتاج به طرف ديگر است و از مجموع آن دو، واحدى تام و تمام درست مى‌شود و به خاطر همين نقص و احتياج است كه هر يك به سوى ديگرى حركت مى‌كند و چون بدان رسيد آرامش و سكونت مى‌يابد، چون هر ناقصى مشتاق به كمال است و هر محتاجى مايل
بـه زوال حاجت و فقـر خويش است و ايـن حالت همان شبقى است كه در هر يك از اين دو طرف به وديعت نهاده شده است.

- « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً!»

كلمه «مَوَدَّت» تقريبآ به معناى محبتى است كه اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتيجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع نيز آن خشوعى را گويند كه در مقام عمل هم اثرش هويدا شود، به خلاف خشوع كه به معناى نوعى تأثر نفسانى است، كه از مشاهده عظمت و كبريايى در دل پديد مى‌آيد.

و اما «رَحْمَت»، اين كلمه به معناى نوعى تأثير نفسانى است، كه از مشاهده محروميت محرومى كه كمالى را ندارد و يا احتياج به رفع نقيصه خود دارد، در دل پديد مى‌آيد و صاحبدل را وادار مى‌كند به اين‌كه در مقام برآيد او را از محروميت نجـات داده و نقيصه‌اش را رفع كند.

يكى از روشن‌ترين جلوه‌گاه و موارد خودنمايى مودت و رحمت، جامعه كوچك منزل است، چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم يكديگرند و اين دو با هم و مخصوصآ زن، فرزندان كوچكتر را رحم مى‌كنند، چون در آن‌ها ضعف و عجز مشاهده مى‌كنند و مى‌بينند كه طفل صغيرشان نمى‌تواند حوائج ضرورى زندگى خود را تأمين كند، لذا آن محبت و مودت وادارشان مى‌كند، به اين‌كه در حفظ و حراست و تغذيه و لباس و منزل و تربيت او بكوشند و اگر اين رحمت نبود، نسل به كلى منقطع مى‌شد و هرگز نـوع بشر دوام نمى‌يافت.

نظير اين مورد مودت و رحمتى است كه در جامعه بزرگ شهرى و ميان افراد جامعه مشاهده مى‌شود، يكى از افراد وقتى همشهرى خود را مى‌بيند، با او انس مى‌گيرد، و احساس محبت مى‌كند و مسكينان و ناتوانان اهل شهر خود را كه نمى‌توانند به واجبات زندگى خود قيام كنند، ترحم مى‌نمايد.

به طورى كه از سياق بر مى‌آيد مراد به مودت و رحمت در آيه همان مودت و رحمـت خــانـوادگـى اسـت.

- «لاَيَةً لِقَـوْمٍ يَـتَفَكَّـرُونَ!»

چون وقتى درباره اصول تكوينى خويش بينديشند، كه آن اصول بشر را وادار كرد به اين‌كه تشكيل جامعه خانوادگى دهد، مرد را دعوت كرد تا با زن و زن را دعوت كرد تا با مرد جمع شود و اجتماعى منزلى پديد آورند و نيز آن دو را به مودت و رحمت واداشت و آن مودت و رحمت نيز اجتماع مدنى و شهرى را پديد آورد و چه آثارى بر اين اجتماع مترتب شد، نوع بشرى بقا يافت و زندگى دنيايى و آخرتى انسان به كمال رسيد، آن وقت متوجه مى‌شوند كه چه آيات عجيبى در آن‌ها هست و خداى‌تعالى چه تدابيرى در امر اين نوع از موجودات به كار برده، تدابيرى كه عقل را حيران و دهشت‌زده مى‌كند. (1)

1- الـميــــــزان ج 31، ص 267.

# خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپايان و تكثير آن‌ها

«خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ اَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الاَنْعامِ ثَمانِيَةَ اَزْواجٍ!»

(7 / زمر)

 خطاب در اين آيه به عموم بشر است و مراد به « نَفْسٍ واحِدَةٍ» به طورى كه نظاير اين آيه تأييد مى‌كند آدم ابوالبشر است و مراد به همسر آن نفس واحده، همسر اوست كه از نوع خود اوست و در انـسانيت مثل اوست. كلمه «ثُمَّ» بـراى تراخى و تأخر رتبى در كلام است. مراد اين است كه خداى‌تعالى اين نوع را خلق كرد و افـراد او را از يك نـفس واحد و همسرش بسيار كرد.

كلمه « اَنْعام » به معناى شتر و گاو و گوسفند و بز است. اگر آن‌ها را هشت جـفت خوانـــده، به اعـتبار روبرهــم نر و مـاده آن‌هاست.

و نيز اگر از خلقت چهار پايان در زمين تعبير كرده به اين‌كه ما آن‌ها را نازل كرديم، با اين‌كه اين چهار جفت حيوان از آسمان نازل نشده‌اند، به اين اعتبار است كه خداى‌تعالى ظهور موجودات در زمين را بعد از آن‌كه نبودند، انزال خوانده، چون در آيه شريفه « وَ اِنْ مِنْ شَىْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ!» به طور كلى موجودات را نازل شده، يعنى اندازه‌گيرى شده از خزينه‌هايى مى‌داند كه از هر چيـز بى‌انـدازه‌اش در آن‌جاست. (21 / حـجر)

«يَخْلُقُكُمْ فى بُطُونِ اُمَّهاتِكُمْ خَلْقآ مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فى ظُلُماتٍ ثَلاثٍ!» (8 / زمر)

اين جمله بيان كيفيت خلقت نامبردگان قبلى، يعنى انسان و انعام است و در اين‌كه خطاب را تنها متوجه انسان كرده مى‌فرمايد «شما را خلق مى‌كند!» به اعتبار اين است كه اين پنج نوع جاندار، تنها انسان داراى عقل است و لذا جانب او را غلبه داده، و بر ديگران چربانده است و معناى خلق بعد از خلق پشت سر هم بودن آن است، مانند خلقت نطفه، سپس نطفه را علقه كردن و آن‌گاه خلقت علقه را و آن را مضغه كردن، و هم‌چنين و مراد به ظلمات ثلاث به طورى كه گفته‌اند ظلمت شكم و ظلمت رحم و ظلمت مشيمـه (تخمـدان) اسـت. (1)

1- الـميــــــزان ج 34، ص 59.